ریاست کش و اهل انزوا باشند عموماً غریب پرور و درویش نواز و سیاح و دست کرم آزاده و از ظلم و جور و افراط و فساد جهت ایشان
تا بلوغ لعب و عیش و طرب شوق و قدر عمر ایشان بر صحت و ایران جاده و جام باده و حرف و حرکت مشهور است که قول کسی که دلش
راجه گشت گلشن بود و اولاد او بسیار بود و عصر کبیر مرتبه نمود و راجه هادی راجه بر امور سلطنت قیام نمود
و بغایت شجاع و بسیار دلیر و در رعیت پروری بی نظیر بود و بغایت حلیم و بردبار و بجهت سواری فیل وحشی را رام کرده سلطنت مدت چهار
صد سال از جهت الاستقلال برای سلطنت افراخت چون نامی از اولاد بنگ بن هند که جمیع راجه‌ها از اولاد او هند بوزارت گلشن
اشتغال نمود و اکثر صنایع هند و عمارات آنجا با اهتمام برهمن بوی نمود و سورج بن کش بوی در کشور هند ماند جلیس بود و قواعد
و ضوابط گزیده بنیاد نمود که تا سال بعضی آنها را اهل آنجا از حصول دارند بنجاه اولاد برهمن بایکار وزارت و کتابت و قضا و احکام شرع نصب فرمود
و سایر طوایف را نیز بنسبت خود و خدمت و تنوع و تجی را بخدمت زراعت و حراثت و سایر قضا معین کرد و دیگر راجه خدمات مقرر ساخت و مجموع
گردانید و ولایت اله بدو منسوب سردار و راجه چهار و مدت هفتصد سال پادشاهی نمود و راجه سورج راجه نامدار و شهریاری با اقتدار بود و تجویز
رسم بعد از استیصال فیروز رای بن کیسو راج بن سورج بر کشور هند رفق نمود و سرکشان ملک را کن با مطیع و منقاد ساخت و حدود ملک را
برانداخت و مدت دویست و پنجاه سال حکومت یافت و آخر الامر از این سرای فانی بعالم جاودانی شتافت و دار الملک او قنوج بود و گویند
راج پوت از نسل او بود و ابتدای بت پرستی و زنان او شیوع یافت راجه شکل راجه مقتدر و بر اعدا غالب بود و با افراسیاب محاربت
نمود و در جنگ رستم کشته شد راجه شکل شهر کنگ را بنا نمود و بجهت مدت و هزار سال دار الملک و راجای بنگاله بود راجه کیدلج راجه
کیدلج بود و در اولاد شکل خروج نمود و ایشان را نابود ساخت و خصمان قوی دست از آن کشور برانداخت و ملک پنجاب را تصرف آورد
رستم بیرون کرد و جماعت کثیر از افغانان در زمان دولت او پیدا شدند و کیدلج مدت چهل سال سلطنت راند عاقبت نگذ راجه
راجه بهرام انتظام بود و تسویج را از تصرف راجه دهلی انتزاع نمود و بر بنیان گویند مانند راجه فور دست ظهور نکرد و مدت سیصد سال پادشاهی
نمود و آخر الامر سکندر رومی او را بقتل آورد راجه کلیان چند آن راجه بسیار جوان بود و راجه جوان خواجه‌زاده راجه فور بود و در اواخر
دولت او بسبب مخالفت امرای دولت و راجهای اطراف قوت گرفتند و فرمان راجه کلیان چند را پذیرفتند آخر الامر بدان انتقال از عالم
فانی انتقال نمود راجه باسدیو راجه باسدیو راجه باسایت رای حسن تدبیر معروف و رعیت پروری و عدالت گستری موصوف بود و در عصر آن راجه
بهرام گور بطریق تبدیل از ایران بکشور هند آمد و در خدمت راجه از بهرام کارهای نمایان ظاهر شد لهذا راجه دختر خود را بعقد او در آورد
آنگاه معلوم کرد که بهرام است بتأمل بسر چه تمامتر بهرام را با ایران ارسال داشت و راجه باسدیو مدت بیست و سال برای سلطنت بر افراشت
راجه رام دیو آن راجه پسر راجه راجتور و سپهسالار راجه باسدیو بود و در شجاعت و صلابت از اکثر ملوک هند سبقت جسته و راجهای اطراف
بطرف اطاعت در آورد و اولاد راجه باسدیو را از ملک بیرون کرد و خود آن راجه شد و تتویج بر تخت حضور بود که سی هزار دکان تنبول
فروش و هفت هزار مطرب و رقاصه در آن شهر بود و سایر آبادی آن بحار الانهار قیاس نمود راجه رام دیو مدت پنجاه سال سلطنت کرد
و وفات نمود راجه پرتاب چند آن راجه لشکر کش راجه رام دیو بود و چون میان اولاد رام دیو اختلاف روی نمود پرتاب چند و اندک
جمیع خزائن و ملک را تصرف ایشان بر آورد و اکثر بلاد هند را مسخر گردانید و خزانه بر سر او لشکر کشید و راج و مغز را
بعد از وفات پرتاب چند رایان هند قوت یافت اکثر بلاد را بعد از تصرف کردند راجه بیجی آن راجه کشور دکن را تصرف نمود و
دار الملک خود بغایت صباحت و صلابت داشت و سالها رایت سلطنت بر آن دیار افراشت راجه بکرماجیت آن راجه از نژاد
بود و در روزی که بر اورنگ سلطنت جلوس نمود هندوان از آن روز تاریخ گیرند و در تاریخ [illegible]

گلشن بیست و هشتم

[illegible]

[illegible] ملوک [illegible] بعد از آن [illegible] سلطان شهاب الدین بعد از قتل راجه پتهورا قطب الدین ایبک
که غلامش بود و [illegible] بلاد پنجاب و غیره را تصرف کرده [illegible] اقتدار در آن دیار برافراخت
و دو نفر از اولاد قطب الدین مدت هشت سال حکومت نمودند آنگاه ملوک خلج ظهور کردند و چهار نفر از آنها مدت سی و سه سال حکومت
نمودند بعد طایفه تغلق شاهیه خروج کردند و مدت نود و شش سال هشت نفر از آنها در سلطنت باقی ماندند و بعد از آن ملوک خضر خانیه پیدا
شدند و چهار نفر از ایشان مدت چهل و یک سال پادشاه شدند آنگاه ملوک لودیه ظهور کردند و سه نفر ایشان مدت هفتاد و دو سال حکومت
نمودند مقارن دولت لودیه طایفه چغتائیه بر آن ملک حمله آوردند و هشت نفر از ایشان مدت هفتاد و سه سال پادشاه شدند و دولت سلطنت آن جماعت
ملوک تیموریه ظهور نمودند اول ایشان بابر بود بنیاد بوده آخر ایشان محمد شاه که نادر شاه و احمد شاه دولت آن فرقه را بآخر رسانیدند اکنون چهار
فرقه در آن کشور سلطنت میکنند اول طایفه افغان ایشان در ملک پشاور و کابل و بعضی از بلاد هند حکومت کنانند دوم فرقه بلوچ
ایشان در کشمیر و هند اقتدار دارند سیم طایفه سکان ایشان در ملک ملتان و لاهور و کشمیر و جمیع پنجاب حکومت میکنند چهارم
جماعت راجپوت ایشان در ملک مالوه و غیره راجا اند پنجم فرنگان ایشان در کشمیر بلاد بنگاله و بنادر دکن و گجرات و در اکثر جایهای
مرغوب مشهور و مقتدرند ششم فرقه مرهته در ملک برهان پور و دولت آباد و سرورند هفتم ملوک حیدرآباد که از اولاد نظام الملک بیشاپور
ولایت اورنگ آباد و بیدر و تلنگ اند هشتم راجهای بروده که در بعضی بلاد دکن حکومت کنانند نهم راجهای جی بکر جی پور که ملک
خویش استقلال دارند دهم راجهای بی کیر که در ولایت جاه و جلال حکومت میکنند و غیر از این دو فرقه که شمار کنانیم بسیار در هند
سر اطاعت فرو نیاورند اکنون بدانکه ارباب ملل مختلفه و اصحاب مذاهب متفرقه در آن دیار بسیارند اول طایفه هندوان ایشان
اعظم آن دیارند دویم اهل [illegible] جماعت ایشان نیز [illegible] بسیارند سیم فرقه اهانیه اگرچه ایشان از شماره بیرونند اما در آن متفرقه
مسکونند چهارم گروه سکان ایشان مذهب جدید دارند و در ملک پنجاب و کشمیر و ملتان در نهایت اقتدارند پنجم جماعت جینیه
ایشان از سایر فرق کمترند ششم [illegible] هفتم قوم [illegible] ایشان در جبال کشمیر و غیره مسکونند و از
و غیر از اینها که ذکر شد [illegible] بسیارند [illegible] ملک وسعت آباد و کثرت بنیاد است بعضی گفته اند که بعضی بقاع آن
[illegible] قوم [illegible] از جبال سراندیب که از توابع ملک هند است
[illegible] هوای بهشت [illegible] گرفته بود پس باید که در مقامی آنحضرت فرود آید که هوای
بهشت مناسبت داشته باشد [illegible] نمود [illegible] اقراق [illegible] شود [illegible]
[illegible] وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِالْقَادِرِ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ [illegible] مَا جَاءَهُمْ [illegible] مستفاد میشود

که اهل هند

[illegible] ذکر [illegible] بندر [illegible] ذکر [illegible] بندر [illegible] ذکر [illegible] بندر [

از متاع حسن برخوردارند و در شجاعت و دلاوری مشهور بابل روزگارند و همان نوازه در آن شیوه مانند ذکریا کند بلده ایست خاطر
پسند و دارالملک دیار تتق و مدینه ایست حسن و مردمش همه حسن و جمال و خلق و دلال بر بلاد ترکستان تفوق دارند و صاحب منظر
تناسب پیکر عدیل ندارند آنشهر از اقلیم چهارم و زمینش خرم هوایش سازگار و آبش خوشگوار است قرب ۵ هزار باب خانه دارد و ست
و نواحی مسکونه و مضافات اوست و مردمش کثیر حنفی مذهب و کافر بت پرست و دیگر شیعه امامیه کنند در مراتب مروت و صداقت همتا
و در غریب نوازی و درویش پروری باستیازند رسم و عادت آن ولایت است که دختران آنکشور مانند پسران پوشند و کاشغر کشاده رو
باشند و در کوچه و بازار و در دشت و گلزار چون خورشید بی حجاب گردش نمایند و اگر شخصی طالب یکی از آن دختران گردد و از دل و جان خواهان
شود بعد از تراضی طرفین باشارت آن دختر بنزد پدر و مادر آن دختر رفته باندک صداق صورت عقد شاید مراد ظاهر گردد و چون خواهد که از آن
ولایت سفر کند زوجه را باید که طلاق دهد و اگر اولاد هم رسد اثاث البیت را گذارد و دو کور را بخود برسیدارد و ایضا قاعده چنانست که زنان
خواه شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد پرده و حجاب میباشد و دختر کشاده رو میباشد و عرف اهالی آنجا حاکم را انبان میگویند
و از جانب پادشاه ملک ختا مقرر است و هر کرا انبان شبیه بلند شود بر جمیع بلاد و خلق حکم کند و حکم هر صاحب منصبی را بر وفق شریعت
ایشان میکنند و آنزمان که راقم نزدیکی آن دیار بود استماع نمود که شبانی از اهل اسلام مسلمانی را قتل نمود و ارث مقتول بخدمت انبان رفته
معروض داشت که فلان شبان مسلمان را در گذشته است انبان فرمود که حکم شریعت شما چیست عرض نمود که بطبق شرع
محمدی قصاص است انبان گفت که قرآن در حق شبان و امثال آن وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ آمده است چه شبان همواره با گوسفندان
محشور و از عالم انسانی دور است پس چگونه حیوانی را در عوض انسانی قتل توان نمود آنگاه حکم فرمود هر قسم که در مذهب شما است بجا آورید
و از طریقه خود تجاوز ننمائید ذکر یاجوج و ماجوج گویند یاجوج و ماجوج از نسل یافث بن نوح اند و مقام آنگروه مکرر در سمت مشرق
افتاده و امتی بسیار و قوی بیشمار اند قد قصیر القامه و زمره طویل القامه و جماعتی کلیم کوش میباشند و ذوالقرنین اکبر جهت دفع آن
آنجماعت سدی محکم بسته قوله تعالی قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُمْ سَدًّا الی آخره و در کتب اخبار آمده که سد را از پارهای آهن بهم کداخته و بعد ساخته چنانچه در کلام مجید بدین اشاره
شده است ذکر یثرب ولایتی است از بلاد عرب بعضی گویند اسم مدینه منوره یثرب بوده و جناب رسول خدا اسمش را بتبدیل
نموده مدینه نام کرد و در حرف میم مذکور شد ذکر یحیی آباد نام چند قریه است قدیم بنیاد یکی در فارس و دیگر در عراق و دیگر در خراسان
گویند و ما نزد آن نیز هست راقم بعضی را دیده چندان تعریف ندارند ذکر یحیی پور نام چند قریه است معمور از بلاد هندوستان و
یکی از آنها سرت نشانست و قرب دویست خانه دارد ذکر یحیی کنج نام قریه ایست قصبه مانند و قرب هفتصد خانه دارد و ست و
آن از مضافات بلده لکهنوست و آن قریه را که آصف الدوله احداث نموده چه اسم او یحیی بوده ذکر یزد شهریست مشهور گویند از بناهای
یزدجرد بن شهریار است و بقولی یزدجرد پسر بهرام احداث نموده و نیز گویند زندان اسکندر رومی بوده و خواجه بر آن اشارت فرموده بیت
دلم از محنت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم و ملک سلیمان بروم فارس را ملک سلیمان گویند بعضی یزد را از مضافات
فارس نوشته اند و بعضی از بلاد عراق گفته اند از اقلیم سیم و بقولی از چهارم طولش از جزایر خالدات قطع میکند و عرضش از خط استوی
لب ح در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب آن کشاده است بسبب یکسان بودن اطرافش در هنگام تابستان در غایت حرارت
و در موسم زمستان در کمال برودت است آبش از قنات و هوایش بیموست و عمارات آنجا مانند کاشان و اصفهان از خشت خام
در نهایت استحکام است قرب ۱۲ هزار باب خانه دارد و ست و نواحی خوب و قرای مرغوب مضافات اوست بلوک و نواحی بر بغایت

بهتر از شهر یزد است معلوم نیست که بانی آن شهر چه اندیشه نموده و در چه خیالی بوده که آنجا را احداث کرده و در آب نهاده و باران کم بارد
بسیار کم زراعت و مسکن ارباب تجارت است و کوچه و بازارش پاکیزه است بهمگی اهل انسان و حیوانات را بیرون میبرند و صرف زراعات
باغات میکنند و اگر سرو سیرش فراوان و اکثر مستاز است و عرب و غلامش بیشتر اوقات متعیر دارد زیرا که از فارس و کرمان آورند و مردم
آنجا از عراق و فارس بیشتر اند و ابریشم پارچهای خوب و لطیف آنجا بافته میشود و در اکثر بلاد ایران میبرند و مرمش عمر و ثابت امامیه و قریب
پانصد خانه زردشتیان اند و پانصد خانه لوسیند که شب غلامش عمل میکنند و قامت اند بیشتر اند و بنات طبع و بیتی فطرت موصوف بصفت عجب
نخوت و تکبر هستند و فندیل ایشان بیشتر طلا و نقره میباشد که بنظر بزرگی جلوه میدهد و جمل یکی است ارباب فضل و کمال و حال از آنجا برخاسته
و جمعی کثیر از مردم آن دیار بزیور فضائل انسانی آراسته اند مثل مولانا الحاج محمد جعفر قمشه صاحب سالک طریق شیراز آنجا بوده و مولانا
ملا عبد الله از معاصرین از آن دیار ظهور نموده راقم گوید که در آن شهر دیده و بصحبت بعضی از اهالی آن دیار رسیده است علمای آنجا بحکم طریق اجتهاد عمل
میکنند و از قواعد اصول تجاوز نمینمایند و فرق اخباریین را ذم و قدح میکنند چون در این مجموعه علمای اصول مکرر ذکر شده اکنون چنان مناسب
مینماید که فصلی از عقاید و قواعد ایشان مذکور شود **در بیان فصلی از عقاید و قواعد اهل اصول علی سبیل الاجمال**
خفی نماند که فقیر کثیر آنچه از علمای اصول شنیده و در کتب مجتهدان دیده و از مردمان معتبر تحقیق کرده خلاصه کلام اصولیین آنست که
میگویند اخباریین عمل بظاهر کتاب الله و احادیث بل اخبار آحاد میکنند و دلیل عقلی معتبر نمیدانند و عمل بظن را مطلقا حرام میدانند این همه
بغایت سقیم و بی اعتبار و مردود اولوالابصار است زیرا که تکلیف ثابت و باب علم مسدود است چه اینکه کتاب الله هر چند قطعی السند میباشد
اما ظنی الدلالة است زیرا که آیات قرآنی محکم دارد و متشابه عام دارد و خاص مجمل دارد و مبین عمل بظاهر آن از حد اعتدال خارج است
تفسیر آن برای حرام و اخذ آن از امام لازم است قوله تعالی وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَالراسخون فی العلم ائمه خود میباشند
و الحال که زمان غیبت است و دست رس بامام نیست پس باب علم و باب آیات قرآنی مسدود است و اما احادیث ظنی الدلالة و سندا
زیرا که با وجود بعد عهد الله معصومین و سوانحی که از برای کتب اخبار من زمان الائمة الاطهار الی زماننا اتفاق افتاده است که ذکر آنها باعث
طول کلام است چگونه علم قطعی بسند احادیث حاصل میشود که هر چه از ائمه اطهار رسیده است بلکه احتمال دارد راوی نقل بالمعنی کرده باشد
یا چیزی از عبارت حدیث افتاده باشد و غیر از این احتمالات دارد و حال آنکه جمیع احادیث صحیح نیست بلکه بعضی صحیح و بعضی معتبر و بعضی
ثقه و بعضی ضعیف میباشند چنانکه در تتبع کتب اخبار معلوم میشود بنابراین تحقیق اخبار آحاد از جمیع جهات افاده قطع نمیکند بلکه مفید ظن است
و خبر متواتر که عبارت از اخبار جماعتی است که فی حد ذاته افاده قطع کند مشروط است بآنکه طبقات رواة در هر طبقه بحدی باشد که امکان
باشد و چنین استند پس قطعیت اخبار مطلق ثابت است اگر معترض گوید که علمای اصول عمل بخبر واحد میکنند و خبر واحد را حجت میدانند جواب
گوئیم که اول این سخن خلاف است قائلین اصولیین حجت نمیدانند و ثانیا مطلق خبر واحد حجت نیست و لو کان ضعیفا چنانچه طریقه اخباریین است
بلکه خبر ثقه حجت است یا خبری که بواسطه قراین ظن حاصل شود و محمول باصحاب باشد اما اصل اصول ظن قوی حجت است و باب
انسداد باب علم و تکلیف بالاطاق هرگاه بواسطه قراین خارجه از برای مجتهد ظن حاصل شود بخبر واحد موجب کریمه اذا حکمتم فاحکموا بالعدل
عمل بآن جایز است فتفطن و اما اجماع قطعی یا ظنی بعدم اعتنا باو در مسائل خلافیه کلیات متحقق است مثل وجوب رکوع و سجود و صلوة
آنها و اما اجماع در جزئیات و اجزا متحقق نیست بلکه مسئله که خلافی نباشد در غایت ندرت است پس باب علم مسدود و دلیل ظنی
بمطلق ظن بلکه عمل بظن مجتهد بعد از تفحص بسیار و جد و جهد بسیار و استفراغ وسع از برای مجتهد و مقلد جایز است که بموجب قواعد
او قطعی است یا بطریقی که بعد از تفحص و جد و جهد میگوید که هذا ما ادی الیه نظری و کل ما اداه نظری فهو حجة

فهذا الحکم الله هو الحق و حق مقلده اما صغری بدین است بسبب آنکه بعد از تفحص بسیار ظن او منتفی شده است یعنی
و اما ثبوت کبری بسبب آنکه هر گاه با آنچه ظن خود ادا شده است حکم الله در حق او نباشد تکلیف بالایطاق لازم میآید و تکلیف بالایطاق
علی الاطلاق قبیح است پس با آنچه ظن او منتفی شده است حکم الله هو الحق او خواهد بود و در حق مقلدین او پس بر اسلوب قیاس واضح
الاساس است که مجتهد ظن خود عمل میتواند نمود و عمل بظاهر احادیث و کتاب الله و دوش عقل و در دار طریقه دین داری مجبور است و تفصیل این
مطلب در کتب اصول مذکور است و اما استدلال کسانی که اصرار تمسک بکنند از قبیل برائت و استصحاب و اصل اباحت اشیا و حجیت مفهوم
و امثالهم که اخباریین اعتراض کرده اند جواب گوییم که جمعی آنها از شارع رسیده است و این اسامی علما را اصطلاح کرده است بسبب اختصار
کلام و این اختصار نموده اند و بعضی گفته اند آن برائت و اصل استصحاب و احادیث معنی استصحاب فهذا الذی علیه ما کان علیه است کما
و در فی الحدیث کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر و حدیث رفع و وضع و بسبب اختصار بلفظ استصحاب ذکر کرده اند و باقی اصل اباحت آیه کریمه خلق لکم
ما فی الارض جمیعا میباشد و بسبب اختصار کلام اصل اباحت گفته اند و مفهوم غایت مأخوذ از حدیث صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته و اتموا الصیام
الی اللیل و غیر ذلک است بسبب اختصار حدیث آیه ذکر نکرده اند و مفهوم غایت تعبیر کرده اند و مفهوم حصر مثل انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و مفهوم علت مثل الاعراب اشد کفرا و نفاقا و ان یبدوا یعلمه بسبب اختصار کلام تعبیر بمفهوم حصر و مفهوم علت کرده
و همچنین سایر ادله که بکار خواهد است از آیات و احادیث بعضی آنکه بر تتبع محض نیست احادیث بر چهار قسم است اول صحیح دوم حسن
سیم موثق چهارم ضعیف و الاول علی ما تتبع الی الیوم ذکر تیما بلده ایست و لکنا از بلاد ترکستان و شهریست معروف بتیمان و در آن
آثار مسجد و خانقاه خواجه و کلان مذکور است شیخ سعدی فرموده بیت نکتت که بیمار دولت سعدی چو دل بشود هی و اسلام
مرد شمع ما ترکن بلاج کنند کافر و بعضی مسلمان ما قم ندیده ذکر یمامه بر وزن شمامه لایق است مشهور و در کتب اخبار مسطور است
و مثل بلاد چین و قرای طبرستان اقلیم دوم و سیم و چهارم کرم مراش قوم عرب الرشاهی بسبب رام مشاهده نکرده ذکر
یمن ملک است عظیم کشوریست از قدیم و محبوبست بر مدایح معمور و بلاد مشهور و نواحی قدیمه و قرای عظیمه جمعی از اقلیم دوم و سیم و چهارم
بلادش گرم است و جبال و صحاری آنکشور یکسان و برابر کوه یا بیابانش بسیار است و حدود است از مشرق بدیار و از مغرب بیاد البحر العرب و از شمال
بملک حضرموت و عمان و جنوب بدریا است جمعی از احقاف ساکنان آن دیار بجمعی قوم عرب و از نسل قحطان و بعضی از اولاد و عدنان و مذاهب مختلفه دارند
و اما طایفه زیدیه و غایت کثرت اعتقاد دارند و گویند احادیث چند در تعریف یمن و اهلش وارد است الایمان یمانی از آنجمله است و خبر ابی الحسن
تنتی الحجر من قبل الیمن درباره اویس قرنی رضی الله عنه وارد شده است اخلاص و ارادت اهل یمن نسبت بخاندان رسول از قدیم شهرت
و در کتب اخبار مذکور است اخبار است یعنی گفته است که قحطان بن عامر آنجا را عمارت نموده است و وجه تسمیه یمن آنست که چون قوم قحطان بآنجا
آمدند و خواستند که بطرف میسار میل کنند قحطان گفت تیامنوا یعنی بسمت یمین میل نمایید جمعی که تیامن کرده شمالی شدند و بطرف شام رفتند
لهذا آنملک را شام گفتند بدان سبب میان سیاحان مشهور است که باقی ایامی و شامی شومی و مصری حرامی و هندی بندی است
محی نماند که قبل از ظهور اسلام قرنهای متمادی اولاد قحطان در آنکشور حکومت نمودند و ملوک که بنی لخم و بنی غسان و بنی تبع از نسل کهلان بن
سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بودند و بعد از انقراض دولت ایشان اولاد ملوک عجم آنملک را تصرف کردند تا آنکه آفتاب دولت اسلام از
مشرق دین بر آمد و آن ولایت بر تحت تصرف اسلام شد و بعد از زمان خلافت خلفای بنی امیه تصرف نمودند آنگاه بنی عباس در حیطه تصرف آوردند
و در زمان خلافت منصور عباسی سادات طباطبائی خروج کردند زیاده از سیصد سال در آن ولایت امامت نمودند و مذهب زیدی را رواج دادند
و در آن طریقه کتب فقه تالیف کردند بعد از انقراض ایشان دیگر بار تصرف اولاد بنی عباس در آمد و چون دولت ایشان منقرض شد سادات

حتی بکور نمودند و قیامت بلاد یمن را در حوزهٔ تصرف درآوردند و چندگاه دیگر بحکومت شکان ملوک بودند و آنجا حکومت کردند و دیگر باره ساکنان
از تصرف آل عثمان بستردند و نمودند اکنون ملک آنجا در سادات حسنی اند و ایشان را در آن ملک امام واجب الاحترام پیدا شده است که بعضی بلاد
یمن مشاهده شده و در عالم سیاحت بنظر آمده است چنانکه بطریق مرور ذکر شد است اکنون مناسب چنان می نماید که فصلی از مذهب
زیدیه در این مقام مذکور شود ذکر مذهب زیدیه بطریق اجمال پوشیده نماند که راقم آنچه در کتب قوم دیده و از مردمان معتبر
شنیده و از اقوال محقق کرده خلاصه مذهب زیدیه اینست که آن مذهب منسوب است بزید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب گویند
ایشان پانزده فرقه اند بر این موجب اول اثریه دویم جارودیه سیم صالحیه چهارم جریریه پنجم یعقوبیه ششم ابتریه هفتم حسنیه
هشتم سلیمانیه نهم محمدیه دهم طالقانیه یازدهم قاسمیه دوازدهم زیدیه سیزدهم جشیه چهاردهم حسینیه پانزدهم صالحیه
و در اصل سه فرقه اند و در کتب اخبار آمده که سبب ظهور مذهب زیدیان بود که زید بن علی ذکر کرد خروج نمود و جمعی بر آن گرویدند و بعد اکثری
از اصحاب بکشتند و بحکم هشام بن عبدالملک زید را کشتند و صلب کردند آنگاه سوختند و خاکستر را در دریا رها کردند جمیع زیدیه بصحت
امامت زید مستند و گویند امامت مخصوص است بعلی بن ابیطالب و اولاد آن حضرت و هر که از اولاد فاطمه دعوی امامت نماید بکتاب خدا
و سنت رسول دعوت نماید نصرت او لازم است اکنون چند فرقه در آن ولایت موجودند اول صالحیه ایشان منسوبند بحسن بن صالح و ایشان را
ابتریه نیز گویند آن طایفه میگویند که علی بن ابیطالب بعد از رسول خدا افضل مردم بود و امامت خاصه آنجناب بود و چون آنحضرت ترک امامت نمود حق
بشیخین رسید صحابه مخطی بودند و حق ایشان خوب گمان بردند و قدح کنند و قایلند اجماع بر حجت است قبل از قیامت دویم
جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند این طایفه میگویند که رسول خدا نص کرد بر علی بصفت و نه بتسمیه و آن را نص خفی خوانند یعنی مشتبه
و بعد از رسول امام علی بود و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و گویند هر که بر علی تقدم نمود کافر شد و نیز گویند که علم اخبار از
اولاد حضرت مجتبی و اولاد جناب سید الشهدا مانند علم رسول اکرم حاصل است از روی فطرت بدون تعلیم و تعلم و بعضی از اصحاب
ابی الجارود گویند که علم مشترک است میان اولاد علی و سایر خلق و شاید که میان عوام قومی باشند که علم ایشان زیاده از علم اولاد
باشد گویند که امام بعد از رسول علی بود و بعد از او حسن بود و بعد از او حسین که از بنی فاطمه باشد و عالم و شجاع بود و خروج کند و بعضی
از ایشان گویند که مهدی محمد بن عبدالله بن الحسن خواهد بود و بعضی از آنها اعتقاد دارند که مهدی محمد بن القاسم بن علی بن الحسین
خواهد بود سیم جریریه ایشان را سلیمانیه نیز گویند این طایفه میگویند که شوری جایز است و اگر در اخیار اهل اسلام یکی اعتقاد کنند
امام شود و امامت مفضول درست و صحیح است با بودن افضل ابوبکر و عمر بامامت مخطی بودند تا حد فاسق نمودند که موجب کفر باشد و
عثمان کافر شد بسبب بدعتهای بسیار که در دین احداث نمود و این فرقه جارودیه را منکر شدند جارودیه نیز ایشان را منکر شدند جمله زیدیه
در اصول کلام با معتزله هم اعتقادند و در فروع قیاس و رای استحسان در نزد ایشان دلیل شرعی است عز السلام علی من اتبع الهدی
ذکر شریف یحیی بن شریف محمود آن بزرگوار برادرزاده امام یحیی بود در کمال فضایل و کمالات نفسانی و کمالات بدنی
بر تقوی مسلم و در امر آنجناب بر دیگری که مستغنی بود و بخدمت [illegible] و حج بیت الله و عمره [illegible]
حالیه داشت و از مراتب عرفان [illegible] بود و روزی قضیه آن بزرگوار سؤال نمود که ایمان چیست و لفظ ایمان چه معنی است در جواب [illegible]
که لفظ ایمان بمعنی [illegible]
و جماعت [illegible]
[illegible]

۶۲۲ اما در معنی تصدیق جمعی گفته اند که آن علم است و اشاعره بر آن رفته اند که بمعنی قلب است بر آنچه معلوم شود از خبر و اذعان مخبر و آن امر کسبی است
که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده لهذا ثواب بدان مترتب میشود بخلاف معرفت که گاه هست که بی اختیار و کسب حاصل میگردد
مثل بدیهیات و بعضی در توضیح الکلام گفته اند تصدیق آنست که باختیار خود نسبت ما هی صدق را بخبر دهند و پس اگر آن علم و دل نه
بی اختیار افتد تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد زیرا که لازم میآید که اکثر کفار که علم بحقیقت حضرت رسول داشتند و انکار میکردند
بحسب ظاهر مؤمن باشند چنانکه در وصف کفار آمده وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار نمودند و حال آنکه یقین کرده بودند آن را
و در جای دیگر فرموده که يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مکره
باینکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد یا آنکه مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد
در غیر حالت ضرورت اگر دو قسم باشد که فعل جوارح و ارکان باشد دینی هر که تلفظ کند بشهادتین اگرچه قلب انکار کند آن مؤمن است
بمذهب کرامیه و ثنائیه و بعضی از معتقدان ابو حنیفه است و اگر قسم باشد یعنی افعال قلب و جوارح هر دو باشد این مذهب جمعی کثیر از ثقات
و خاصه است آیات بسیار و احادیث بیشمار بر این دلالت دارد و بعضی از خوارج گفته اند که ایمان معرفت خدا و رسول است فقط و بعضی از
مرجیان گفته اند که ایمان تصدیق بجنان است و اقرار بزبان است فقط و در این نیز خلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان است یا برابر
و یکسان است اکثر متکلمین گفته اند که ایمان عبارت از یقین بعقاید ایمانیست و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی گفته اند اشخاصی که
اعمال را جزو ایمان میدانند بنا بر مذهب ایشان بکثرت اعمال زیادتی شود و از قلت آن نقصان میپذیرد و کسانیکه ایمان را اعتقاد بحت
میدانند بمذهب ایشان قابل زیاده و نقصان نیست اما از آیات و احادیث چنان مستفاد میشود که ایمان کم و زیاد میشود من جمله آیه إِنَّمَا
الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ مؤید مطلب است و دیگر حکایت
ابراهیم در کلام مجید مذکور است قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي و ایضا اجزاء ایمان
نزد اهل سنت و جماعت و بعضی امامیه گفته اند ایمان سه چیز است اول تصدیق بوحدانیت الهی دویم تصدیق بعدل و افعال الهی
سیم تصدیق برسالت انبیاء و اکثر علمای امامیه گفته اند معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج است اول توحید دویم عدل سیم
نبوت چهارم امامت پنجم معاد و خلاصه در این کتاب ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاصه است
که آیا سبب باید که ایمان بدلایل حاصل شود یا تقلید در آن کفایت میکند جمعی گویند که ظن قوی و تقلید در آن کافی است چنانکه در صدر اسلام
متعارف بود که اول حال القای دلایل بر ایشان نمایند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار کلمتین مینمودند و ایضا لازم میآید که حکم شود بکفر
اکثر اهل اسلام و مردم عوام و باقی نمیماند در عالم مگر بسیار کم و بعضی گفته اند که ایمان بدلیل و برهان حاصل میباید شود بلکه بعضی از علما دعوی
اجماع نموده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار و اخبار بیشمار که دلالت صریح میکند بر نفی مناسبت تقلید و نمیشود کسی از آنها فهمید
و جمعی گفته اند که واجب نیست که عموم مکلفین معارف ایمانیه را بدلایل عقلیه بدانند و ترتیب بر این منطقیه نمایند بلکه واجب کفائی است که در
میان مؤمنان جمعی باشند که دفع شبهات کفار توانند نمود و عقده مشکلات ایشان را توانند کشود و اکثر مردم را همین مقدار کافی است که
بدلایل اجمالیه اصول دین را بدانند و بر آن قناعت کنند چنانکه در کلام مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا نموده است
و مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب حق الیقین گفته که اگر کسی رجوع کند بآثار سلف و صدر اخبار اسلام هر آینه میداند که هر که اسلام میگرفت و ایمان
ایشان بتدریج کامل میگردید و باستماع آیات و استدلال بدلالات یقین ایشان بدرجه کمال میرسید و بدلیل و برهان تسلسل که مادهٔ تشکیک
عقلا است ایشان را نمی بستند و خاطر تصدیق ایشان را بسکر شبهات و تشکیکات نمی خستند و بسیار مشاهده میشود که بعضی زعما و مرتاضین

که عمارت

که جا دست این علوم نکرده اند آنها با جان بر یقین حال ایشان ظاهر تر است صفای باطن ایشان بیشتر و متقین علما که اکثر ایشان جمع خوط
صرفه بشکوک مشکون نموده اند هر چند عمارت ایشان در آن علم زیاد میشود آثار علم و لوازم آن که خوف و خشیت و پرهیزگاری و حلم و بردباری و تواضع
اخلاق و تهذیب اخلاق است از ایشان کمتر مشاهده میشود و آنچه کلام قصی القلب الحمید کالا بالله ذکر نیکی و دنیا خوبی
نیکی است یعنی دنیای بعید آن ملک الارض جدید نیست که بیند آن بعد و نصد و اند بحری ظهور نمود و مابین جنوب و مغرب و مشرق آن
و آن خارج از ربع مسکون و از اقالیم آن نیست ملکی است بقدر ربع شمالی حکیم مستکلیس که او را اقلوس نیز گویند از جماعت فرنگان ظاهر ساخت
و خود او را بعد آن ملک از سمت مشرق بدریای محیط اتصال دارد که فاصله است میان او و ملک افریقیه و پورب و مغرب آن نیز بدریای محیط
اتصال دارد که ساحل آن هیچ بنداشت جنوبی آنرا معلوم نکرده اند و شمالی او تا هشتاد درجه عرض رفته اند از شدت برودت هوا بود و کشت
بر قدر تشکیل فرو نشسته تا سوش شد سبب ظاهر شدن ارض جدید بطریق اجمال آنست که حکیم فلون در کتب معتبره دیده و از اوضاع فلکی و تغییر
تحقیق کرده بود که ورای اقالیم سبعه جزایر مشهوره باید ملکی معمور سمت جنوب و مغرب باشد و از خیال چندین سال گذرانیده و در این اندیشه
بر نرسانید و از ملوک فرنگ و مردمان با فرهنگ استمداد طلبید و هر یک از دانشمندان که آن کلام را می شنیدند از روی استهزا بر کلام حکیم میخندیدند
و اعتنا بر اندیشه او نمیکردند و سخن او را نادر میشمردند تا آنکه بخدمت قرال یعنی پادشاه اسپانیول عرض نمود قرال در جواب فرمود که اکنون
تسخیر ملک اندلس دارم و اگر آن ملک را مسخر گردانم ترا بطلب رسانم از اتفاق قرال ملک اندلس را مسخر ساخت و هم در آن نزدیکی لوای عزیمت
بطرف آن حضرت افراخت و حکیم بر مطلب خود فایز گشت و چندی بر این منوال گذشت تا آنکه روزی بر ساحل بحر گشت غرق بحر اندیشه بود که ناگاه مازوی
کشتی مشاهده نمود و چون سفینه نزدیک رسید حکیم خود را بکشتی رسانید چون نیک نظر کرد بحر یک نفر ناخدا آن سفینه بیاد احدی بر آن سفینه
حکیم حیرت نمود و از ناخدا حقیقت حال پرسید ناخدا گفت پنج کشتی هم سفر بودیم و از فلان بندر بفلان کشور عزیمت نمودیم ناگاه در اثنای راه
باد مخالف برخواست جمعیت ما را پریشان ساخت و هر یک از کشتیها را بجانبی انداخت و کشتی ما را بمسافت بعید برد و ما در آن اثنا در دریا بسیار
و جزایر بسیار مشاهده کردیم و هر چند سعی نمودیم که خود را بیکی از جزایر آنجا رسانیم ممکن نشد آخر الامر ذخیره کشتی ما تمام شد و بر دو اهل کشتی از صدمات
و گرسنگی غریق بحر فنا شدند تا آنکه مرا باری تعالی از طوفان دریا رهانید و از امواج بلا نجات داد و بدینجا رسانید تا الحال چهار روز و حال بر کشتی
ناخدا جا ندارم بعد از تعریف این کلمات بعالم آخرت رحلت نمود و حکیم را از استماع کلام ناخدا خیال فرقت گرفت و بحر باره اندیشه نمود و بخدمت
قرال اسپانیول رفت و معروض داشت که شوهر ملکه و صدا نمود و فریق وفا نیافت و در آن نزدیکی بعالم بقا شتافت اکنون از الطاف ملکه اسپانیول
و از اشفاق نواب عالیه اموال دارم که وعده شوهر خود را وفا نماید و عقده مشکل بنده درگاه را باسانی لطف بگشاید آنچنان مرد و صفت تنگ کشتی و سید
مرد و بیست هزار دینار بحکیم عطا فرمود و حکیم بعد از انتظام مهام روانه مقصد شده همواره مابین مغرب و جنوب ملک ما بجنوب بیامد بعد از چهل
و سه روز بجزیره از دور دیده و بدان جزیره رسیده پس از تحقیق معلوم شد که معموره نیست آنجزیره را نشان نموده روانه شد دیگر دید بعد از
چهار روز دیگر معموری رسید اهالی آنجا وحشت کرده با آخره حکیم یکی از زنان ایشان را بدست آورده بغایت محبت و مرحمت فرمود
رخصت شود آنزن نزد یکسان رفته یکی اهل کشتی را بیان نمود [illegible] بعد دم کشتی اقبال بود و حکیم اندک اندک ایشان را بخود رغبت
داد و دست لطف و احسان نسبت بایشان بگشاد و مسامی کرد است بلقیت اهلی فرخته و حصاری در آنجا ساخته و برادر خود را در آنجا
گذاشت جمعیت نمود و هدیه و افر خدمت ملکه پیشکش کرد و در آنجا یادگار نام برآورد و سایر فرنگان را اعلام نمود و بار دیگر ملکه اسپانیول
کشتی بسیار و افر و مال و اسباب متکاثر بحکیم داده روانه مقصد گردانید و بعضی از فرنگان دیگر برادر شده سفر کشتی مسخر گردید بعد از
ناخدا و بر دو هر کشتی بدان آنجا مسخر ساختند قبل از استیلای فرنگ اهالی ارض جدید [illegible] بطریق [illegible] مردم زندگانی نمودند

گلشن بیست و هشتم

و بعد از ظهور دولت فرنگان گروهی از ایشان دین عیسی را قبول نمودند و باقی آنها بر ملت آبا و اجداد اند و در آن کشور معدن طلا و نقره
و آهن و مس و زر و سیار است و فلوس بی نهایت حاصل میشود و نباتی نیز در آنجا پیدا میشود که با پوست سخت میباشد و در ایران بکنه
مشهور است و بقاف نیز خوانند و قدر قند در بلاد روم و هند میکرند یک مثقال آنرا کوبیده در آب حل نموده تناول کنند چند تب بیع عدیل ندارد
و این ایام بتواتر استماع افتاده که مردم هنگی دنیا با یکدیگر اتفاق نموده اهل فرنگ را از آن دیار اخراج نمودند و جمعی کثیر از اهل فرنگ را قتل کردند
اکنون در کمال اقتدار اند اگرچه راقم بدان ولایت نرسیده اما اشخاص چند مشاهده کرده که آنجا دیده اند هنگی دنیا خصوصیات بسیار دارد که
همه موجب طول کلام خواهد بود چون اختصار بهمین نمود **ذکر ینبوع** قصبه ایست خوب و بندریست مرغوب در مضافات مدینه منوره
قریب هزار باب خانه و دوست چند مزرعه مضافات اوست مردمش همگی قوم عرب و شافعی مذهب اند راقم چند روز در آن بندر بوده و با خلق
معاشرت نموده هر ناخالی از مردم نباشند آب و هوایش گرم است **ذکر یوسف زای** نام طایفه ایست از طوایف افغان یعنی پشتون
و قومی بسیار باشند سکن ایشان کوهستان کابل و پشاور و هند از سیصد هزار خانه بیشتر اند بعضی قزلباش و بعضی بدوی و سنی شیعه مذهب
مذهب یعنی مشرب جنگیزخانی اند اگرچه مهمان دوست و غریب نواز و در آن کشور ممتاز اند راقم اوقات بسیار با ایشان بوده و با اهالی آن قوم معاشرت
نموده است **ذکر یوسف آباد** نام چند قریه است یکی در هند و دیگر در عراق و دیگر در کرمان و دیگر در خراسان بعضی از آنها دیده شد
چند قریه اند **ذکر ورقات** بلده ایست بجهت آیات از بلاد اناطول فی زمانها بسیار آباد و خلق آن شهر را احداث کرده و در اکثر
عمارت آن اهتمام تمام بعمل آورده قبل از آن قصبه بوده در خیلی آن سعی بلیغ نموده اکنون قریب هزار باب خانه و دوست و خرابی چند مضافات
دوست و بجهت مسافر و هوایش سردی باشد آنشهر در زمین پست واقع شده و جانب جنوبی آن بحر است و بعضی از آن کشاده و مردمش اکثر حنفی مذهب
و دیگر نصاری و قلیلی علی المذهب اند عموماً ترکی زبان و با غربا و مسافران راقم چند گاه آنجا بوده و با بزرگان و اعیان آنجا معاشرت نموده
خالی از مروت نباشند **ذکر یونان** کشوریست معروف بیان در کتب تاریخ مسطور است که اسکندر رومی آن ملک را بدریا غرق نمود
و جمعی از دانشمندان روم گویند که جزایر یونان و بعضی از بلاد غرق شده و قلیلی از آن باقی مانده است که منجمله بلاد قرامان از کشور یونان است
باقی حال خاک یونان بر بیت فهم و ادراک موصوف و مرابع فلاسفه آنجا شاهد معروف اند حکمای اشراقی در آنجا بسیار بوده اند و فلاسفه
و مشائی نیز از آنجا ظهور نموده منجمله افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس از آنجا بوده اند افلاطون فرموده است که عدل را یکصورت ظاهر
صور بسیار دارد از جمله جور آسان و عدل دشوار است و این دو صفت بخطا و صواب تیر انداز مشابهت دارند زیرا که صواب انداز بسیار و اما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی مراتب که مناسب آنست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

کتاب تعبیر

اکنون تعبیر آنها تفصیل بطریق حروف تهجی بیان کنیم. **حرف الالف** **آسمان** دانیال گوید که اگر بخواب بیند
بشاهده کند اگر آسمان اول باشد دلیل آن بر نیکبختی باشد و اگر در آسمان دوم بیند خود را دلیل علم و حکمت باشد و اگر در آسمان
دلیل خیر و اقبال دنیوی باشد و اگر در آسمان چهارم بیند دلیل کند که با سلطان دوست و مقرب آن شود و اگر در آسمان پنجم بیند دلیل
ترس باشد و اگر در آسمان ششم مشاهده کند دلیل بخت و دولت باشد و اگر در آسمان هفتم بیند نعمت و دولت یابد و اگر در خواب بیند که
آسمان سبز شود دلیل کند که وقت بیند و صلاح دنیا باشد و اگر سفید بیند در آن بار جنگ و خصومت شود و اگر سیاه بیند در آن دنیا
تحدود خلا شود **آفتاب** دانیال گوید که آفتاب در خواب پادشاه باشد و دلیل کند بر بزرگی و خلیفه و حضرت صادق فرماید که آفتاب
در خواب بهشت ادب باشد خلیفه و پادشاه و عالم و عادل و زمین و پدر و زن و دار زن جابر و مقتدر گوید که آفتاب در خواب بهشت
باشد و ستارگان برادران و خواهران باشند و ابن سیرین گوید که آفتاب در خواب سلطان و ماه وزیر و زهره زن و عطارد دبیر و مشتری
هلوان و مشتری خازن و زحل صاحب عذاب و سایر ستارگان خدم و حشم باشند **آفتابه** ابن سیرین گوید که آفتابه در خواب
زن خادم باشد و حضرت صادق فرموده که تعبیر آن چند دبه باشد زن و خادم و اقوام و دین و صلاح و عمر و از مال و نعمت و
خیر و برکت و میراث از جهت زنان **آب** و دیدن آب صاف دلیل خیر و خوبی بود و جستن در آب فتن را بر پنج وجه تعبیر نمود
یقین و قوت و کار و شوار و غذایی کردن بندگان را و اهل جهت حاکم شهر و آب گرم خوردن بخواب دلیل بیماری و رنج کشد و آب گذر و تیره بیند
دلیل خوف و ترس و رنج و سختی باشد **آتش** دانیال فرماید که کسی آتش یا دود مشاهده کند دلیل نماید که مقرب سلطان
و کار بستاد و گشاده گردد و اگر بیند کسی او را در آتش افکند و بسوخت دلیل کند که پادشاه ولایت بر او ستم کند و لیکن زود نجات یابد و اگر بیند
که شعله آتش در دست داشت از پادشاه خیر و منفعت بوی رسد و اگر آتش فرو خفته بیند پادشاه ستمگر باشد اگر مشاهده کند که آتش بر سر
دلیل کند که سلطان ظالم را دست نماید و اگر شراره آتش بیند سختی باشد و اگر آتشدان بیند زن باشد حضرت صادق فرموده که دیدن
آتش در خواب بهیبت و هیبت باشد فتنه و کارزار و فساد و شغب و خصومت و محنت و شدت و منع از کار و حشم از پادشاه
عقوبت و امتحان و بیماری و علم و حکمت و تجارت و مصیبت و ترس و سوختن پادشاه و طاعون و سرسام و آبله و وبا و مصیبت
و بیماری و مال حرام و دزدی و شفقت **آسیا** دانیال گوید که اگر کسی مشاهده کند که آسیا قله بود و آرد میکرد دلیل کند که
از صاحب خیر و منفعت یابد و حضرت صادق فرماید که آسیا دیدن بر پنج وجه باشد پادشاه و رئیس و توانگر و مرد شجاع و جهاد و خواب
سالار پادشاه ابن سیرین گوید که دیدن آسیا جنگ و خصومت باشد **آبادانی** ابن سیرین گوید که اگر کسی بیند که جای خرابی را
آباد کرد مثل خانقاه و مسجد و مدرسه و امثال آنها دلیل کند بر خیر و صلاح دین و ثواب و اگر بیند که زمین خراب را خود آباد میکند
مانند خانه سرای و دکان و امثال آنها دلیل کند که فایده دنیوی یابد حضرت صادق فرموده که دیدن آبادانی بر چهار وجه است
صلاح دنیوی و خیر و منفعت و کامرانی و گشایش کار باشد **آرد** در خواب مال و نعمت حلال باشد که بر پنج بدست آید منقول گوید که
کسی بیند که آرد میفروشد دلیل کند که دین خود را بدنیا میفروشد **آرد بیز** ابن سیرین گوید که زن فضول باشد و ابراهیم کرمانی گوید
که مردی باشد که میان دوستان و خویشان گرد و حضرت صادق فرموده که دیدن آرد بیز بر چهار وجه باشد مرد مصلح و زن فضول
و خادم و فضول منفعت اندک **آستانه** کرمانی گوید که آستانه باشد خدای خانه بود و آستانه زنکه باشد **آتش زنه**
ابن سیرین گوید که اگر آتش زنه و سنگ آتش بر دو باهم بیند مردمان را مشرف کار باشد **آتشکده** ابن سیرین گوید که جنگ
و خصومت باشد بلکه خطر و ترس بود و جای احتمال و گناهکاران باشد **آبستنی** ابن سیرین گوید که آبستنی مال و نعمت حلال بود و

گرفتن بیند که آبستن شد بهر چند شکم بزرگتر بیند مال دنیا او را بیشتر باشد **آبله** حضرت صادق ع فرموده که آبله بر تن دیدن بر پنج وجه باشد
مالش زیاده شود و زن خواهد که پسندی او را پدید آید و حاجتش روا گردد و از خوف ایمن شود **آبگینه** اهل تعبیر گفته اند آبگینه مرد را
کسی باشد که کارهای زنان کند و بسوار با زنان اختلاط نماید و حضرت صادق ع فرموده که خوردن آن بر پنج وجه باشد بیماری و خصومت جانب
بزرگ و ناسازگاری با اهل و عیال **آروغ** کرمانی گوید که آروغ زدن کم حرمتی باشد و در هر حال خیر و آن نباشد **آغوش**
کرمانی گوید اگر بیند که کسی معروف او را آغوش گرفت اگر آن کس صلح دوست بود و با خیر و نیکی باشد و اگر فاسق و فاجر بود فاسقی و بدی
باشد **آشتی** ابن سیرین گوید که آشتی کردن دلیل بدی عمر بود و حضرت صادق ع فرماید که آشتی در خواب بر سه وجه باشد
عمر و قوت بیماری و سیرت الاستاد حمیده **آواز** ابن سیرین گوید که چون آواز مرد بلند باشد در میان مردمان بزرگی یابد لیکن از برای آن
باشد **آهستگی** ابن سیرین گوید که جاه و ملک باشد و حضرت صادق ع فرموده که دیدن آهستگی بر سه وجه باشد و فرمانروایی
دیار و انبار و کار و رونق باشد **آهو** کرمانی گوید که اگر بیند آهو گرفت کنیزک خوب صورت او را حاصل شود و اگر بیند که آهو را بر تن
افکند خصومت یابد حضرت صادق ع فرموده که آهو در خواب دیدن بر چهار وجه باشد زن و کنیزک و فرزند و منفعت از زنان **آبگوشت**
ابن سیرین گوید مردی باشد سخت کار و توانگر اما بخیل و از وی چیزی بکس نرسد کرمانی گوید بدنی باشد و حضرت صادق ع فرموده که آبگوشت
دیدن چند وجه باشد بآن صفت که یاد کرده شد **آبکت** حضرت صادق ع فرموده که خفته بدن مخنای ناخوش کار و شوار بود و خیر
عمارت بآبکت بدتر باشد **آهن** متاع دنیوی باشد و حضرت صادق ع فرماید که هر چیز که از آهن مشاهده کند از سوزن و سیخ
و سندان بر صفت ولایت و توانائی و ظفر بود **آلوی** ابن سیرین گوید که آلوی سرخ و سیاه در موسم خود دیدن مال
و خواسته باشد و آلوی زرد بیماری باشد **آب دستان** حضرت صادق ع فرماید بر پنج وجه باشد خادم و خازن و زردی
اندک و بدتر و فرسنگ زند **ابرها** دانیال ع گوید که ابرها بر شش نوع است ابر سیاه و سفید و سرخ و زرد و بارنده و نبارنده و هر یکی را
تعبیر علیحده است حضرت صادق ع فرموده که دیدن ابر بارنده وجه باشد علم و حکمت و ریاست و پادشاهی و حشمت و تقوی و مذهب
قوی و بلا و فتنه ابر بارنده سفید علم و حکمت نافع بود و ابر نبارنده سفید علم و حکمت باشد ابر زرد رنج و مرض بود و بعضی گفته اند که دیدن ابر
سرخ محنت و بلا باشد **آبرو** زینت بود و نقصان و ابرو بدنامی و فساد باشد و اگر بیند که ابروی او سفید شده و فرمانی یا در سدا
دانیال ع فرماید که زن و دختر و بی شرم و فریب بیند و آستینه جو و جنانه و فرسید از بیکی و مردی آموزند و بر شده و فساد و دلیر کننده و بر بیماری
کرمانی گوید که اگر بیند ابلیس مطیع او شد بهوای نفس مبتلا شود **ابوبکر** یعنی عزرائیل ع اگر بیند چنانکه صورت او است ابن سیرین گوید
مکروه و ناخوشی و بیماری باشد و در هر حال دیدن او خوب نیست مگر آنکه او را شاد بیند که دلیل عمر بود **آره** ابن سیرین گوید که اگر
بیند باره درخت بر بید از صحبت مردی که تعلق بدان دارد مفارقت کند و آزرده نماید و بسبب گفته اند که زن باشد حضرت صادق ع فرماید که آره
سه وجه باشد منفعت و خدمتکاران و متاع خانه **ارسش** ابن سیرین گوید که اگر بیند جامه در میان یا زین یا چیز دیگر با ارسش بسوزد
لذت و خوردن از آن سفر منفعت یابد **ازار** زن باشد و اگر بیند ازار بر میان بسته زن خواهد یکی بخود **ازحال گشتن**
دانیال ع گوید اگر بیند که پیغمبری شد چنانکه خلق را بخدا میخواند اول محنت و بلا مبتلا گردد و بعد ظفر یابد چهار منفعتی گوید که اگر اعضا
بنماید و بیند بحق باشد و اگر بخلاف مشاهده کند معاصی و اقبال بود **اسب** دانیال ع گوید که اسب تازی عزت و بزرگی و دولت
حضرت صادق ع فرماید که دیدن اسب بر پنج وجه باشد عزت و مرتبت و فرمانروائی و خیر و برکت و بزرگی و اگر بیند بر اسب ابلق سوار
زن یهودی باشد و فساد کند و اسب سمند دلیل بیماری اندک باشد **استر** ابن سیرین گوید مرد بدخوی بود و حضرت صادق ع فرماید که دیدن

[illegible] باشد [illegible] استسقا کرمانی گوید که غم و اندوه بود **اسطرلاب** اصحاب سلطان باشد اگر بیند که اصطرلاب
[illegible] از اصحاب سلطان شود و صاحب جاه و منزلت شود **اسفناج** ابن سیرین گوید که غم و اندوه بود و اگر بیند که اسفناج
[illegible] **استخوان** بر چهار پا باشد [illegible] مال و [illegible]
[illegible] **استغفار** ابن سیرین گوید که استغفار کردن [illegible] و [illegible] زندانی باید و حضرت صادق فرماید
[illegible] **اسرافیل** ابن سیرین گوید دلیل خیر و [illegible]
[illegible] **اشتر** حضرت صادق فرماید پرده و [illegible] پادشاه عجم و [illegible]
[illegible] دلیل بر عرب و [illegible] **اشتر** عجمی دلیل بر عرب و عجم [illegible]
روایت است که [illegible] ابن سیرین گوید که اگر کسی بر شتر [illegible] سوار شد [illegible]
میکرد و کارها [illegible] و اگر بیند از شتر فرود آید دلیل [illegible] باشد **اشتر مرغ** ابن سیرین گوید که مرد [illegible]
باشد و اشتر مرغ [illegible] باشد [illegible] **اشتر خار** ابن سیرین گوید که [illegible]
ابن سیرین گوید که غم و اندوه باشد **اشک** حضرت صادق فرماید برنده و [illegible] و [illegible] غم باشد
افیون خوردن او غم و اندیشه [illegible] باشد **امام** ابن سیرین گوید که اگر بیند بر قومی امامت میکند بر آن قوم [illegible]
حضرت صادق فرماید که امامت کردن بر [illegible] باشد فرمانفرمائی و پادشاهی [illegible] و [illegible]
و [illegible] و اگر بیند بر گروه [illegible] امامت میکند بر طایفه [illegible] **امین** اگر کسی بیند که جبرئیل امین [illegible]
عطا [illegible] پادشاه جاه و منزلت یابد در حال جبرئیل دیدن خوبست [illegible] غم و اندوه رسد **امرود**
خوردن آن [illegible] باشد حضرت صادق فرماید که خوردن امرود [illegible] و [illegible] مال حلال [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] باشد **انجیر** ابن سیرین گوید که خوردن انجیر اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
باشد **انگبین** کرمانی گوید که [illegible] باشد از [illegible] و [illegible] بود حضرت صادق فرماید که انگبین خوردن [illegible]
حلال و [illegible] **انداختن** ابن سیرین گوید که اگر بیند که انداختن [illegible] و [illegible] باشد و اگر بیند
که انداختن [illegible] و [illegible] **انجیل** کرمانی گوید که اگر کسی بیند انجیل [illegible] از راه حق [illegible] آید و [illegible]
[illegible] **انگشت** ابن سیرین گوید که پنج انگشت دست است [illegible] فرزندان [illegible] پنج انگشت چپ و [illegible]
حضرت صادق فرماید که انگشتان [illegible] باشد فرزندان [illegible] و [illegible] و [illegible] پنج [illegible] و اگر بیند انگشتان او
کم [illegible] دلیل کند بر [illegible] و [illegible] و [illegible] **انگشتر** و انبیاء گوید که چون نقش انگشتری معروف باشد
[illegible] خیر و نیکی رسد حضرت صادق فرماید که انگشتر نقره و بدن [illegible] باشد [illegible] و [illegible] و انگشتری [illegible]
[illegible] **انبیاء** ابن سیرین گوید که مراتب انبیاء برتر و [illegible] است نبی مطلق و نبی مرسل و نبی اولوالعزم و انبیاء
اولوالعزم پنج [illegible] نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد مصطفی و مرسل [illegible] و [illegible] اولوالعزم دیدن دلیل [illegible] و جاه و جلال
بزرگی باشد و اگر نبی مرسل بیند دلیل [illegible] باشد بر اعداء و اگر مشاهده کند که پیغمبری از جائی بجائی تحویل نمود دلیل کند که اهل آنجا را [illegible]
از حضرت صادق مرویست که هر که آدم را ببیند [illegible] عظیم یابد و دیدن حضرت رسول خدا [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] کلامت خود شنوی عدل [illegible] انتظار دیدن ایشان دلیل کند بر سعادت [illegible]
[illegible] اصحاب رسول [illegible] دیدن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد انار دانایان گویند کمال باشد و حضرت صادق فرماید که انار شیرین بر صفت باشد [illegible]
[illegible] شهر آبادان [illegible] باشد [illegible] انگور دانایان گویند که خوردن انگور سیاه بوقت اندوه
[illegible] باشد خوردن انگور سفید بوقت [illegible] بود و حضرت صادق فرماید که خوردن انگور سیاه سفید بوقت
[illegible] از خطر اولیا دیدن [illegible] انگور [illegible] باشد [illegible]
[illegible] توفیق طاعت معرفت بود دیدن ایشان بحالت غضب باشد [illegible] ابن سیرین گوید که [illegible]
[illegible] که بام خانه یا دیواری بر او افتاد مال بسیار یابد **حرف الباء** **باد** ابن سیرین گوید که [illegible] بود و حضرت صادق
فرموده بر دو وجه بود یکی مال [illegible] کردن [illegible] **بادنجان** بوقت خود نیک بود و [illegible] باشد **باران**
حضرت صادق فرماید دیدن باران بر دوازده وجه است رحمت و برکت و فرمان [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] ایمان و کفر و [illegible] گفتن **بادها** حضرت صادق فرماید که دیدن بادها بر دو وجه است بشارت [illegible] مال و [illegible]
و کشتی و بیماری و شفا و راحت و باد سخت دیدن خوف و ترس باشد و باد سموم بیماری از حرارت بود و باد سرد بیماری از برودت باشد و باد
معتدل [illegible] آن [illegible] که باد مشرق سعادت و دولت باشد و باد جنوبی مال و نعمت بود و باد شمال [illegible] و راحت باشد
اگر بیند که پشت باد داشت [illegible] باد گران گناه باشد **باقلا** خوردن آن اندوه بود **بانگ** زدن بر حضرت صادق
فرماید که دیدن بانگ بر هفت وجه است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] **بازو** دیدن
بازو بیند [illegible] اگر [illegible] باشد از خویشان رنج و اندوه بیاید و اگر [illegible] دختر را [illegible] و اگر [illegible]
باشد خواری بیند [illegible] خلاف این گوید **باد** [illegible] باشد که باد [illegible] **بالا رفتن** [illegible]
حاجت روا شود و زن خواهد و [illegible] بیاید و کار او بالا گیرد **بالش** خادم و کنیزک و زیاست و دین پاک
و [illegible] و عدل بود **بانگ زدن** بانگ جانوران اندوه بود و اگر کسی او را بانگ زد و او جواب گوید [illegible] بانگ [illegible]
مصیبت باشد و بانگ با دشنام شنیدن کراهت بود و بانگ [illegible] عذاب باشد و بانگ [illegible] است و بانگ [illegible] خوف از دشمن بود
بانگ کاوفتند باشد و بانگ اشتر [illegible] و بانگ گوسفند مردی بزرگوار بود که [illegible] و بانگ [illegible] و [illegible] باشد [illegible]
حق و فرمانروایی و بزرگی و ریاست و سفر و مرگ و بر دیدن دست [illegible] و خیانت [illegible] و نومیدی و منافقی **بارانی** تعبیر او برکت
او است بارانی بر دوش نام نیک و مدح و ستایش [illegible] خلق بود **باروی** باروی شهر و قلعه و [illegible] پادشاه و حاکم و [illegible]
بود **باز** حضرت صادق فرماید که دیدن [illegible] وجه بود و فرزند و برادر و شریک و دوست [illegible] و [illegible] و اگر [illegible]
رنج وجه باشد بشارت و آرامش و شادی و فرمانروایی و مال یافتن بر قدر و [illegible] باز [illegible] شدن باز سفید بر چهار وجه است پادشاه
لشکر و حاکمی که بظلم [illegible] باشد [illegible] پسری که مادر و پدر خود را بزند **پادشاه** اگر کسی پادشاه را [illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر بیند که داخل شهر و [illegible] و [illegible] اهل آن دیار را [illegible] و [illegible] مقرب [illegible] بزرگی [illegible] و اگر
بیند که وزیر پادشاه شد [illegible] و ابن سیرین گوید که [illegible] است که [illegible] خواب [illegible] پادشاهی است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible] پشت [illegible] پشت حضرت صادق [illegible] پشم حضرت صادق [illegible] پشم مال حلال باشد اگر [illegible]
[illegible] پشه مردی ضعیف [illegible] بلغم مال [illegible] بلغم [illegible] بلبل فرزند [illegible] بلبل [illegible] بلور زن [illegible] بلور [illegible] بلاس [illegible]
بلنگ دشمن [illegible] بلغم مردی بود [illegible] بلبل [illegible] بنفشه [illegible] بنفشه [illegible] بنفشه [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] بنفشه [illegible] بنفشه [illegible] بنفشه

جاه و حرمت و تربیت زن بود و دیدن نابوت با مرد و استر و صلاح و کارهای پوشیده کند تاج ابن سیرین گوید که تاج شاهان و ولایت
ملک و دنیا را و مردان نیکوی بود تاریکی حضرت صادق فرماید که کفر و تحیر و فریفتن کارها و بدعت و ضلالت بود و اگر بیند که تاریکی
بروشنائی آمد از اندوه نجات یابد تا زمانه شفاعت و بدل کردن و آسان شدن کار مشکل و سفر و مفارقت و بزرگی و مال و خواسته
باشد و درازی و زیانه غالب شدن است بر دشمن و کوتاهی بخلاف آن بود تاب رسن دادن بقدر کوتاهی و درازی سفر باشد و تحویل از
جائی بجائی و ریاضت نفس و گشایش کارها بود تاوه خدمتکار خانه بود و خورد و بزرگ و دیدن تاوه حکم بر نیکی و بدخادم کند تب
اگر بیند تب و اردکاری بود که فساد دین آورد و اگر بیند که تب او اندک است دلیل کوتاهی عمر بود و اگر تب دراز است عمر دراز یابد بهتر
خدمتکاری بود که خواهد خدمت کند مغربی گوید که تبر مرد منافق و جنگجوی و خصومت انگیز بود تاج منفعت یابد تخت حرمت و بزرگی و
در تبه و بلندی و ملک و قدر و منزلت و عالی شدن کارها تخم گشتن جاه و بزرگی و خیر و منفعت و زن کردن و تجارت و کشتن
نمودن و دیدن حلوا و باقلا غم و اندیشه بود تخمه رباخوردن و فساد کردن و مال حرام و تابع هوای نفس بود تذرو اگر زن بود مرد خداوند
ماده بود و زنی فرزند حضرت صادق فرماید که تذرو دیدن زن و مال حرام و معیشت و کام دل جستن بود و مغربی گوید که زنی پارسا و صاحب
جمال تذرو تراز و قاضی و فقیه پاکدین باشد حضرت صادق فرموده که ترازوی قیامت دیدن بخشش و عدل باشد قاضی و عالم و فقیه و میانجی حکم
راست و پادشاه عادل بود ترب و ترخون و ترسا بر تب بد بود و اگر بیند که با ترسا معاشرت میکند در دین ضعیف بود ترسیدن
ایمنی باشد که در آن نفعی نباشد ترشیها غم و اندوه خاصه که میوه‌های ترش بود ترف یعنی قرا فروت باشد که از کشت سازند و دیدن
و خوردن آن اندوه و قرض بود و مغربی گوید که کنیزکی یا مال اندک باشد ترنج حضرت صادق فرماید که زن نیکو روی و کنیز نیکو
و دوست و انگر با جمال و فرزند شریف صالح بود ترنجبین خوردن مال و روزی حلال و گشایش کارها و کام دل و فراخ نعمتی بود
ترره ابن سیرین گوید که آنچه از ترره بطعم شیرین و خوشبو بود خیر و منفعت باشد و خلاف این شر و مضرت باشد و حضرت صادق
فرماید که خوردن ترره بیماری و مفلسی و اندوه بود تزویج حضرت صادق فرماید که تزویج کردن بزرگی و صادق مال و راستی کام و خوشی بود
و اگر بیند که زنی مرده را بنی خواست و با او جمع شد از ملک و مال آن زن او را چیزی برسد و اگر بیند که زن خواست او را اندیشه و ناس
ندانست اجلش نزدیک باشد تسبیح نهایت نیکوست تشت یعنی طشت [illegible] و اجراج خانه بدست [illegible]
و زنان خیر بود تشنگی رنجور و بلا [illegible] اندوه و [illegible] بگیر در خواب گفتن تکبیر ایمنی و رستگاری از بلا و خیر و برکت و
گشایش کارها بود تکرگ اگر باندازه و بوقت خود بود نعمت و فراخی باشد و الا شکر و قحط و بیماری و خصومت و بلا بود تمام
شدن کارها دلیل بر انقلاب احوال کند تن مردم ابن سیرین گوید که دیدن تن مردم دلیل بر عمر دراز و معیشت کند و آ
تن خود را لاغر و ضعیف بیند دلیل بر احتیاج و تنگی کارش باشد و اگر فربه بیند توانگر گردد و تندرستی بهم تا در گذشته باشد دیدن
آن عذاب و رحمت و حکمت و صورت و خشم سلطان بود مغربی که اگر بیند شتر بخرید پادشاهی را آنچه بار ظاهر شود و اگر بیند که هم
و هوا نیک شد پادشاه ظالم و آنچه بار ظاهر شود توبه کردن اگر بیند که از کار زشت توبه کرد و راه آخرت پیش گرفت سعادت
بود توریه خواندن دلیل کند که قوتی آید از مردمان جوینده از مردم محتشم و از دوستان که خیر و نیکی بدو رسد توت
خوردن توت شیرین روزی بود کرمانی گوید که مال و روزی و خوبی و منازعت انفعال زن باشد تیر انداختن کلام راست
بود و مقام و نامه و گرانه و دلیل بر خبر زن و کنیز باشد و اگر بیند که تیر او بی نهایت رفت آوازه او بدان مقام رسد که تیر او رفت
تیر و دلی [illegible] بود تیشه نادمی از او فرار کند و جدا شود تیمم حضرت صادق فرماید که تیمم کردن

[illegible] حرف الجیم جام زن و کنیزک خورد و فرزند بود و الوان جام نیکست اگر جام زر و کاسه‌ها چار شوند و اگر کوچ بینند [illegible]
باشد جاروب زیب کردن بود و اندیشه بال و مرغ و کاری که آن اصلی باشد فتنه و جنگ بود جاروب [illegible]
باشد و اگر درشت باشد خادمی بود که تقاضای چیزی نا کند و جاروب کردن خوب باشد جامه حضرت صادق [illegible]
و سفید دیدن زن بسال پادشاه و منفعت تنا زاشوهر بود و جامه از تن بیرون کردن [illegible] باشد و جامه [illegible]
و حریر تنا زاخوست و جامه زرد پوشیدن نیک باشد و جامه [illegible] پوشیدن [illegible] باشد جامه خواب زن [illegible]
و [illegible] بود و اگر جامه خواب سفید و پاکیزه باشد [illegible] و پارسا بود و اگر سبز [illegible] صاحب باشد اگر سیاه
[illegible] و اگر سرخ بیند زنش [illegible] و اگر زرد بیند زنش [illegible] و بعضی جامه خواب سیاه را پادشاه
[illegible] خوب نباشد جان بمعنی روح است ابن سیرین گوید که فرزند و عیال بود و اگر بیند جان از بدن [illegible]
شد غرقه و عیالش از دنیا برود و اگر این دو نباشد مالش از دست برود و جعفر گوید که اگر بیند مرده جان میکند اهل آن مرده را [illegible]
رسد از حضرت رسول روایت شده که کسی با آنحضرت عرض نمود که خواب دیدم که جان از تن بیرون آمد و مرا در کنار گرفت [illegible]
رفت حضرت فرمود که وصیت کن که این نمودی رحلت کنی کرمانی گوید که اگر بیند جان خود را بکف گرفت [illegible] کند که بیمار [illegible]
شود جاه زر قدر و جاه و زن [illegible] و فرزند زاده جاه دیدن خوبست و [illegible] باشد جاه زن باشد و جاه [illegible]
مکر و حیله و تزویج و عالم و مردی و مرگ بود و اگر بیند که چاه میکند زن خواهد و اگر چاه بی آب بیند زن [illegible] کند و اگر بیند که آب چاه
شور بود مال و فرزند از کراهت ستاند و اگر آب چاه گرم بود از جهت زن جفا بیند چشمه مرد و زن بود از نیکی [illegible] آن حکم بر نیکی
و بدی جهت کنند چتر اگر بیند که بر فراز چتر دارد و اگر اهل او بود پادشاهی کند و اگر اهل او نباشد [illegible] پادشاه بندگی باید دید
چتر سلطنت و عزت و مرتبت و ریاست و رفعت و صحبت نمودن با بندگان و مقرب سلطان بودن باشد چراغ حضرت صادق [illegible]
و قاضی و فرزند و عروس و ولایت بزرگی و سرور و شادی و علم و عیش خوش و زن و کنیز و منفعت و اهل بود و کرمانی گوید که خادم [illegible]
بود چراغ پایه زن خادم و فرزند و پایه بود و اگر چراغ پایه پیچیده بود خادم [illegible] باشد چرخ جانوری است [illegible]
بود و اگر بیند که چرخ وحشی گرفت فرزند نابالغ بود چشم هر چه جستجوی کند تعبیر از آن کنند چشم روشنائی دین و اسلام
و مال و علم و زیان دین و مال باشد چشم سیاه دین مرد بود و چشم ازرق بدعت چشم سیاه [illegible] باشد و کسی چشم راست [illegible]
چپ نگاه کند بزن [illegible] کند چشمه آب حضرت صادق فرمود که بزرگی و جوانمردی و [illegible] و وصیت [illegible]
بود و اگر چشمه آب خوش طعم باشد [illegible] باشد چنانکه کلام [illegible] و وصیت [illegible]
خاصه بخورد چکاوک [illegible] قبره گویند حضرت فرموده غلام خورد و فرزند غلام و مرد غریب [illegible] و خوش کلام بود و جگر [illegible]
فرزند و دوست کسی [illegible] فرزند بود چلاب خوردن او بد بود جماع کردن دانیال گوید که [illegible] خوردن حاجت بود [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق فرماید که بزرگی و ملک و قوت و جاه بود و حالت [illegible]
جنازه بیک باشد اگر بیند که قومی از اهل جنازه [illegible] باشد عمر دراز یابد اگر خود را بر جنازه بیند [illegible]
[illegible] بهتر باشد حرام جنگ کردن [illegible]
[illegible] حضرت صادق فرماید چنگال [illegible] قوت و توانائی و کار [illegible]
کردن [illegible] جنگ [illegible] باطل بود اگر بیند پادشاه [illegible] بزرگی باید جهود اگر بیند که جهود شد [illegible]
جهودان [illegible] کرمانی گوید که اگر بیند که جهود یا ترسا یا [illegible] مشرک شد [illegible] حضرت فرموده که اگر جهودی بیند که [illegible]
او را [illegible] اگر بیند که جهودی مسلمان شد [illegible] یا مسلمان شود [illegible] حضرت فرموده که مال بسیار بدو آسان [illegible]
جوال مردی بود که کار [illegible] جوان اگر بیند که جوان شد [illegible] از دشمن [illegible]
[illegible] جوراب [illegible] حضرت فرموده که بزرگی [illegible] و قوت [illegible]
[illegible] جولاه مردی [illegible] اگر بیند جولاه [illegible] جنگ کند [illegible]
اگر کسی بیند که [illegible] مرا [illegible] ملک [illegible] صاحب [illegible] دیندار بود [illegible]
جوی [illegible] صافی بود [illegible] کند [illegible] اتفاق [illegible] زن بود حرف
الجاء جبر سیاهی باشد که بدان چیزی [illegible] اگر بیند [illegible] بدو [illegible]
[illegible] شود جوب ابن سیرین گوید که جوب خوردن [illegible] بیماری باشد اگر بیند شفا یافت [illegible]
حجامت کردن حضرت فرموده که حجامت [illegible] کردن [illegible] شادی [illegible]
[illegible] حج [illegible] ابن سیرین گوید که اگر کسی بیند که حج [illegible]
حج [illegible] روزی شود [illegible] شفا یابد [illegible] گوید که دیدن حج [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] کردن [illegible] حضرت [illegible] اگر بیند که طواف [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] رسد [illegible] اگر بیند که کعبه [illegible] حجر الاسود اگر بیند دست بر حجر الاسود [illegible]
[illegible] حجر الاسود را [illegible] حجر الاسود را [illegible]
[illegible] حد زدن [illegible] کارهای زنان بود اگر بیند که او را حد زدند بعذر آن کارهای زنان کند حربه [illegible]
[illegible] حضرت صادق فرماید که دولت [illegible] ظفر یافتن [illegible] بود اگر بیند که حربه [illegible]
از دشمن [illegible] حضرت [illegible] حرم کرمانی گوید که اگر بیند [illegible] پادشاه یا [illegible] کعبه بود [illegible] ایمن بود [illegible] روزی شود حریر
پوشیدن است [illegible] حساب [illegible] حساب کردن [illegible] حضرت فرموده که حساب قیامت [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] و مشغول [illegible] رنج و خیال [illegible] حصار [illegible] حصار شدن [illegible] دشمن نجات یابد اگر بیند که از حصار [illegible]
دشمن [illegible] ظفر یابد حصیر زن [illegible] کاری که [illegible] باشد اگر بیند که کسی [illegible] حصیر [illegible] بزرگی یابد

[illegible]

[illegible] حکمت [illegible] حلوا مال [illegible]

[illegible] از علم [illegible]

[illegible] خاکستر حضرت صادق [illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible]

اگر بیند که از تن روان شد و جراحت خلاف در شهوت ستاند و اگر با جراحت بود اندوه بود و اگر بیند که خون از تن او رفت و ضعیف شد
حرام باید و در هر حال خون نیک نبود مگر معبر از قسم بر شخص فال نیک بنند خیار تازه و سبز از کلام شیرین بود و زنی که بوی بخت کند
شادی و شادی و منفعت از خویشان و دوستان باشد خیار چنبر بیانه بود خیمه اگر بیند که خیمه از برای او زدند اگر اهل بود ملک
و مال جاه یابد بعد از بزرگی و کوچکی آن و اگر رنگ سیاه باشد غم بود و اگر ملک او نباشد خیر بسر صاحب خیمه رسد خیو یعنی آب دهن
کریه باشد مگر دوا نباشد و اگر بیند که کسی بر او خیو انداخت اهل بیت او بدی طعنه زنند حرف الدال دارو اگر بیند که دارو
خورد موافق افتاد نیکو باشد و الا بد باشد دارچینی دیدن و خوردن آن اندوه و تعب باشد داغ داغ کردن با آهن گنج
بود داس دلیل آنست چیزی که مال خواسته حاصل کند دام گرد بیند و فریب باشد دانها اندیشه و غم بود دباغی
منفعت و نعمت بود و کرمانی گوید که دباغی صناعت اهل ولایت بود که با دیوان سپارند دبه مردان بدن و خادم و قوت و صبح
و مردان و مال و نعمت فراوان بخیر و برکت و میراث از جهت زنان بود دبیری دانیال گوید که اگر کسی بیند که دبیری میکند او را بهره
از آن شغل نباشد دلیل کند که مال مردم را بمکر و حیله کند و کارهای نکردنی بکند دجال فتنه و فساد و مردمان مبغض زن باشد و حضرت
فراخی و شادی بود دراج زنی خوب صورت و سیاه چشم و با شوهر ناساز کار و کنیزک خوب رخسار بود و بچه دراج فرزند بود دراعه
حضرت صادق فرماید که فرج از خصها و قوت و محبت و ولایت و مال و نظام کار زن بود در ما سر او زن و خادم بود و اگر بیند که
بر روی او کشاده شد مال و نعمت یابد دروازه اگر دروازه شهر بود و حاجت بود و در بانی پادشاه مردی باشد که از ارکان پادشاه کرد
آن بنده نبود درخت دانیال گوید که درختی که در نزد مردم عزیز باشد دلیلش مرد شریف بود و هم تاویل آنرا از میوه کنند
درم حضرت فرماید که سخن درست و کنار زن حاجت و ملک و مال جمع و دوست و فرزند و رفیق و روزی و فتوح و امنی و کنیزک و دزدم
منشوش کلام ناخوش و جنگ و خصومت و اندوه و زندان بود درمنه اندوه بود دروغ گفتن و شنیدن آن بقصال مال
فال بود و در آن خیر نبود درودگری یعنی نجاری مرد ناصح و نیکوخواه و لیکن صحبت او با مردمان منافق و بدمذهب بود و بر مراد
ایشان بود درویش ابن سیرین گوید که درویشی بهتر است از توانگری خاصه در راه دین بود و اگر بیند که درویش خیر نبود و ظلم
رسته شود دریا خلیفه پادشاه بزرگوار و عالم بود و اگر آب دریا روشن باشد پادشاه عادل و پارسا و اگر تیره بود مفسد و ستمکار باشد
حضرت فرمود پادشاه و رئیس و عالم بود و خلیفه و مال و کار بزرگ باشد دزدیدن یاری باشد که بشرف مرگ رسد و شفا یابد و مذمت و خیانت
باشد دستار چه منفعت و فخر و کنیزک خورد و عطا اندک بود دستار سر ریاست و عزت و ولایت و مرتبت و قدرت
و مسافرت بقدر دستار بود و ابن سیرین گوید که اگر دستار سفید و پاکیزه بر سر خود بیند صلاح دین و دنیا باشد دستاس تفکر بود
دستاس کردن از فکر و حیرت و سختی باشد و آنچه از آن خورد کنند از آن تعبیر کنند دست حضرت صادق فرماید که برادر و خواهر و یا
دوست و فرزند و رفیق و توانائی و ملک و مال و محبت و صناعت و پیشه وری باشد دانیال گوید که دست راست برادر و دست چپ خواهر
باشد دشمن اگر بیند که بر دشمن غلبه کرد نیکو بود و الا نیکو نباشد و دیدن او بستگی کارها و اندوه و ضرر مال بود دشنام اگر
بیند که کسی دشنام داد بر دشمن ظفر یابد و دعا کردن حاجت روائی بود و اگر بیند که بر ظالم دعا کرد بر او بگرد و وقف کردن
معروف شدن باشد و کان دشمنان و پادشاه ظالم و زنی سلیطه و همسایگان بد بود و اگر بیند که در دکان گوشت میخورد و بگرد چیزی
مال حرام بدست آرد و ظالمی کردن مسامحت کردن میان خلق و راه راست نمودن و کارهای نیک و امر معروف بجا
آوردن دل بدانکه دل پادشاه تن است حضرت فرماید که مال و ریاست و فرزند و شجاعت و فتوت و حرص و دین و قوت و شهوت

نان داشتن احوال بود و اگر بیند که دل از تنگ شد کارها را پیشه شود و اگر بیند که بیت بیدار کرد و بنالی بدان مال
و عیش بود و نیال بیت بر خوان آن تعبیر کنند و نیل نیاز مال و بزرگی بود و اگر بیند که نیل بود شاف معنی بیم آید و استدا
مال حرام باید و نیمه بدرد و رم باشد و اگر بیند که مغنی بیند او را فرزند شود که صاحب اقبال و دولت بود و ندا نهاد
خاندان بیستند بود و ندا نهای بالای برذکور و زیرین با اناث دلیل کنند و ندا نهای پیش نیز فرزندان و برادران و پدران و مادران
نمایند و ندا نهای که بر چپ بیند دختران و کنیزکان تعبیر کنند و ندا نهای که جنب این ندا نهاست اهل و بزرگی خاندان کند و سفیدی
تربت اجداد اهل بیت بود و حضرت فرمود که دیدن ندا نها اهل بیت مال علم و منفعت و سعادت و نعمت از خویشان بود و دوال خیر
بود بقدر قیمت آن و دوختن اگر بیند که جامه خود میدوخت کارش بر مراد بود و دود پادشاه ظالم بود و دوغ خشم
گرفتن و قحطی و بسته شدن بگناه و جور پادشاه ظالم و سیب مال فراوان و با خوردن و خندان بود و دو شاب مال و نعمت
بود و قند شاب مفید فرزند باشد و دوش آرام و آسایش بود و اگر دوش بدی بار بیند مال باید و دوک دختر و سرای
و زن جادو و آنچه بدین ماند و دولاب خانه خراب باشد و اگر بیند از دولاب آب برد از خانه پادشاه خیزد و دوات
اگر بیند که دوات داشت یا کسی بوی داد با خویشان خصومت کند و دوات طلا خوب نباشد و اگر چیزی از آن نوشت بی از آن کتاب
شود و دیدن حرص بود و کارها و کان حضرت فرماید که سنگ از خانه مردم و مرتبه و علم و کشایش کارها و بازار و مال صاحب
وزیر و دربان بود و ابن سیرین گوید که کلیدکارها و اجرای امور باشد و دیدن و زدن و بل کلام بلند خبر کرده و دروغ و خبرهای
باشد و دلیر خادم بود و دیگ زن کدبانوی خانه و زشت خادم و سوگند حوائج بود و حضرت گوید که مرد و لاد باشد
و دینار حضرت فرماید که اگر دو دینار بود دلیل کند بر پنج نماز چون بسیار بود و جشن باشد دلیل بود و دین پاک و علم و منفعت اگر بیند که دینار
از دست او دزدیدند یا کسی دادیا گم شد غم و اندوه و اندوه زیاد کرده و دوات اگر بیند که داخل وی شد غم و اندوه و خیر و نیکی بود
و اگر نام آن بداند بد بود و دیوارها حال بینند بود و اگر بیند بر دیوار سوار است آن دیوار محکم و استوار است حال بینند بود
و دیا [illegible] و دیدار [illegible] و دین و شهوت و هوای نفس مشغول شدن و از طاعت است
بر داشتن بود و دیوانگی مال حرام بود و مغربی گوید اگر بیند که با دیوانه صحبت کند و با مرد و با خوار و مفسد صحبت کند و از آن صحبت دین بنا
آید و بدنام شود حرف الذال و ذکر آن مرد بود و ذیال گویند و بزرگی نامور باشد و حضرت فرمود که دیدن [illegible]
و اهل بیت و مال عزت و بزرگی و غلبه جاهلیت بود حرف الراء رازیانه و ماسو بر دهنم و اندوه و بیماری بود و راز
اهل بیت و دوستان که بایشان افشا بود و مال و حشم باشد راه شاهراه دین و دانش و کار نیکو و طرب و آسایش و آسانی
و راحت مردم بود و راهزنی جنگ و خصومت و دروغ و بتان و عیش و بیماری بود رب اگر رب شیرین بود منفعت باشد و اگر خوب نباشد
رباب دیدن و زدن کلام باطل و دروغ و حال باشد رخسار شرف و بزرگی مردم و روشنائی و نیکوئی خلق و شادی بود
رستخیز قیامت باشد و دیدن آن اگر اهل آن دیار ظالم باشند نیکو نبود و اگر مظلوم باشند بر ظالم غالب شوند حسن
عهد و پیمان و دین و امانت گذاردن و قضاء حاجت بود رضوان دیدن و گرفتن از خازن بهشت چیزی نیکو بود و رستم
سرکشی بود رقص بر بام و دختر خصومت باشد رقص کردن مردان و زنان و سوفانی و سوفانی بکر بود رکب
زدن معتبر باید که از لفظ گوینده تعبیر کند رکاب غرزند و قلاده بود رنگ [illegible]
نیکو و سیاه بد و زرد بیماری و کبود ماتم بود روباه مردم مکار و غدار و کنیزک و زن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] پادشاهی و مال و نعمت و شجاعت و سیاست و [illegible] و زر و [illegible] دیدن [illegible] و زیارت و [illegible] و [illegible] و صافی بود **روزه داشتن** در ماه رمضان بزرگی و ریاست و تربیت و توبه کردن و ظفر بر دشمن و زیادتی نعمت و توبه کردن و [illegible] و بسیاری برای او حاصل شود و در زندگانی او رونق حاصل بود **روشنائی** دین و علم و حکمت و [illegible] و اعتقاد پاک بود **روغن** زن خوبروی و کنیزک با جمال و شاهی نیکو و کلام خوش و دفن کنند و زنی بد رو و مردی منافق و کلام [illegible] و دفن فروش بر و فریب دهنده بود **روغن آهک** آسایش و شادی بود **روی خویش** اگر روی خود را خوب و با جمال بیند شرف و بزرگی و منزلت یابد و اگر بد و مکروه بیند اندوه باشد حضرت فرموده که شرف بزرگی و خواری و حقارت و انتظام کار او در دین و دنیا دانند و در سوائی و [illegible] و کار نیکو و [illegible] طاعت بود **ریواس** اندوه بود و اگر شیرین باشد منفعت بود و [illegible] فرزند و زن و کنیزک و کلام خوش و مجلس علم و کردار نیکو و دوست باشد **ریسمان** سفر و کار مردم و [illegible] منفعت باشد **ریش** طعن مردم و عزت و جاه و تربیت و [illegible] و ترویج و مال و فرزند و کراه شدن و [illegible] بود و ریش یعنی خشم اگر بیند که بیم و هراس از آن بیاید او را مال حاصل آید **ریگ** مشغولی دنیا بود و خصوص ریگ بسیار مال و منفعت رفعت و لیکن با رنج و عنا [illegible] **ریوند** اندوه و رنج باشد **حرف الزاء** **زادن** اگر بیند زن که دختر زاید خیر و نیکی بدو رسد و اگر پسر بیند و در حال سخن گوید مرگ او باشد **زاغ** مردی فاسق بود و زاغ بسیار شکر و گرفتن و پنهان کردن آن با زنی و پنهان صحبت کردن بود **زاج** غم و بیماری و خصومت و مصیبت از طرف زنان باشد **زالو** دشمن طماع بود **زانو** مصیبت بود **زبان** حکمت و ریاست و ترجمان و وکیل بود **زبرجد** مال و خرمی و منفعت بود **زبور** اگر بیند که زبور میخواند ترک کند و زاهد گردد **زخم** ظفر یافتن و خیرات و منفعت رسیدن و نقصان مال بود خاصه که از آن خون آید **زرد** و چوبه بیماری بود **زردآلو** شفاعت و جدل و آسان شدن کار مشکل و سفر و شرف و بندگی و مال حرام باشد **زره** مرد از دشمن و زنا زانیکو بود و اگر بیند که کان زر یافت عزت و بندگی یابد و دختر خوب صورت نکاح کند **زرد آلو** اگر بوقت شیرین بود هر قدر بخورد بعدد آن بیماری او را حاصل شود و اگر ترش بود بیماری **زره** حضرت صادق فرمود که ایمنی و حصن و قوت و مال و زندگانی نیکو بود و زندگی مردی ادب آموز باشد **زرنیخ** رنج و بیماری باشد **زعفران** اگر بیند که زعفران دارد مردم او را مدح کنند و اگر بیند که جامه خود را زعفران رنگ آمود بیمار شود و اگر بیند که زعفران بسیار دارد مال و نعمت یابد **زغن** پادشاه متواضع بود و فرزند و مال و نعمت باشد و اگر بیند که مطیع او شد غلامی یابد و آن غلام پادشاه باشد **زفت** اندوه و بدنامی باشد **زکوة** اگر بیند که مال او بشارت و خیر و برکت و آسان شدن کار مشکل و قضای حاجت و رهائی و رستن از غم و زیادتی مال و ظفر بر دشمن بود **زکال** یعنی زغال مال حرام بود و اگر بیند که جامه او از آن سیاه شد از پادشاه رنج و مضرت یابد **زکام** بیماری و خشم گرفتن و منفعت اندک بود و فرزند فرزند و برادر و کنیز خوب روی و کلام خوش بود و هر چند بزرگتر تاویل آن قوی تر **زمستان** اگر سخت سرد بیند از پادشاه خیانت رسد و اگر ملایم بیند پادشاه عادل بود **زمین** مطلق زمین و نباتات و مال و ملک بود و اگر بیند حرکت کرد خوب نباشد زن و شادی و حضور و زیبائی و مثل و نیروی و فراخی نعمت و خلق و تنگی و توانگری باشد **زنار** اگر بیند که زنار [illegible] دارد اگر مسلمان بود و پاکدین باشد و اگر فاسق بود کافر گردد **زنبور** فرمانبری و دغا و مردمان بدون لشکر و طمع و دشمن و فرزند بود و اگر بیند که او را گزید آزار کشد **زنجبیل** و بدن داشتن آن زن و فرزند و کنیزک و خادم و خواهر و دین و صلاح آن عمر و مال و نعمت و برکت و [illegible] **زنجبیل** [illegible] **زنجبیل** غم و خصومت و زیان بود **زنجیر** مصیبت بود

[illegible] کرنا بی آنرا تعبیر کنند [illegible] بیند [illegible] بیند که [illegible]
[illegible] نقصان که [illegible] تاویل [illegible] زهر خوردن [illegible] حرام [illegible] خوردن [illegible]
رنج بدست آید زعفران دیدن و خوردن [illegible] و [illegible] حرام باشد زیتون غم [illegible]
آن خیر و برکت و مالیدن آن بر بدن [illegible] منفعت باشد زیره اگر خشک باشد منفعت بود [illegible] زین زین [illegible]
پشت حیوان نباشد و اگر باشد حکم نیک [illegible] و بر راکب این باشد اگر زینی [illegible] کشتی بجز و یا زینی [illegible] حرف الشین شاه
حق بود که او را آزمیند گویند دیدن آن مرد کاهنده بکلام دروغ و بدبان بود ساطور مردی شجاع بود که فرق کند
میان کارهای آسان و دشوار اگر کسی بیند که ساطور دارد با مرد موصوف درست شود ساعد دست [illegible]
بود ساق مال و معیشت عمر و مرد از زن و زنان از شوهر بود سایه حرمت و هیبت و پناه و مرگ و نفع باشد
و سایه گوه بزرگی باشد و سایه پادشاه و سایه دیوار بزرگ و سایه درخت سلطنت باشد سایبان پادشاه فرزند
بود سپر یار و رفیق و قوت و پناه بود و بعضی [illegible] زندگی پسر سپرز مال و دشمنی بود و اگر سپرز جانوری که گوشت
خوردنی نباشد مال حرام باشد سبزه دین و راه اسلام و اعتقاد پاک و ورع و تقوی و ترک دنیا و شهوت بود و خاصه در
جسم خود و ملک خویش بیند سنبل در چشم دیدن نقصان دین بود سبو مرد منافق و زن و خادم و کنیزک
قوام و صلاح تن و عالمی و صحت و میراث نشان که او را مال آید بود سپوس احتیاج و نیازمندی بود بستارگان
حضرت صادق فرماید که فقها و علما و قضات و خلفا و وزرا و امیران و خزینه‌داران و سپاهیان و لشکریان بود و امیران و
بندگان و امیران و پادشاهان و راه و زیب باشد ستون خداوند دولت و مرحوم محکم و دین اسلام و مردی محتشم و قوت
کار و ولایت مردمان باشد سجاده اگر شیخ بود و یا باشد و اگر کاهی بود و در عبادت مطلب بود و سجده کردن حق تعالی نیکو
بود و اگر پادشاه و بزرگ قوم را سجده کند رنج باشد سخن گفتن و شنیدن عزت و رفعت یابد و بهر زبان که سخن گوید و شنود حکم از آنجا
کند اگر عربی گوید و شنود جاه و منزلت یابد و اگر فارسی گوید و شنود و با بزرگان و دانا صحبت افتد و اگر بزبان هندی گوید یا اسلام فرود
صحبت کند سداب خصومت باشد سر حضرت فرماید که بدن سر نفس و بزرگی و پدر و مادر و امان و علم و امید و هزار و
و غلام و کنیز و توانگری و مال و نعمت بود و اگر سر بدید یافت بزرگی و دولت و دست دارد و احتیاج از او زایل شود و اگر بیند سر پادشاه بیند
و هزار و هر باید و اگر بیند سر خود سرمایه خود را بخورد سراب علم و مال باشد سحر و جادو تحصیل کند سراپرده پادشاهی و ریاست و مرتبه
و وزارت و سرهنگی بود اگر بیند که سراپرده ملک او است بزرگی عظیم یابد سرای مردان و زن و مرد و توانگری و ایمنی و عیش و
و ولایت و عزت و امانت بود شرب متاع دنیوی یابد سرفیدن زحمت باشد و اگر سر [illegible] بیند سرکه مال و اگر بیند
ترش باشد غم و اندیشه باشد سرگین گاو و گوسفند مال و مراد بود سرگین آدم مال حرام بود و منفعت و گشایش کارهای بسته و
کردن مال و نوال عظیم و سرگین دان خزینه بود سرمه مال بود و سرمه کشیدن ورع و تقوی و دروغ باشد و بیاد فریب خود
بردم باید سرمه‌دان کسی بود که همواره ذکر خدا تعالی کند سرنج اندوه بود سرود گفتن مصیبت و کلام باطل و رسوائی و
جنگ و علم و حکمت و رفیق بود سرین نیکو بود سریش اندوه بود سریشم داشتن منفعت و خوردن اندوه بود مطلب
خادم بود سستر بد بود سعد داشتن نیکی و خوردن بد بود سفید آب اندیشه و گفتگو باشد سفید مهره خوردن

کلام

کلام مردم بد باشد و آواز صدای او ناخوش باشد غیبت بود سفر کردن نیکو بود خصوص سوار باشد سفر کنیز و غلام نیکو بود
معاش بود سفر جبل سفر دور بود و بیماری فرزند بود اگر رنگ او سبز بود نفع بیند و خوردن این سبزی خوب بود و شفا دهد
و بیند اگر بود و شفا کردن کارهای خیر کند سنگ دشمن و دوست و پادشاه و تابع و دوستمند و خادم بد فعل و مردم آزار بود و اگر
بیند کسی که او را بانگ کند زنی فرمود یا او را آزار کند سلاح قوت و بزرگی و دولت و ولایت و ریاست و حصن بود و سلاح
پادشاه بد باشد سلام کردن ایمنی و شادی و اقبال و منفعت و مال زنی خوبروی بود سماق خصومت بود سماق و نمک
و آن چیز بود سمور مردی دکاندار و اهل ظلم بود سم فرزند بود و اگر بیند که در پای خود سم داشت اسب
فرخورد بخوبی گذراند ستان ولایت جهت مغرور ریاست و نفع بود سنجاب مردی غریب و توانگر و تهیدست
سنجد مال بی کار و صالح برنج بدست آید سندان بزرگی و منفعت و قوت و ملک و اقبال و کار بود سنگ مال بزرگی
و سختی و کارهای کسب برنج حاصل کردن و اگر بیند که سنگ انداخت او را منفعت بنا کنند سنگ سیاه و سفید منافق باشد سوار
ابن سیرین گوید که اگر بیند که سواری میکند بقدر آن اسب صلاح از پادشاه بزرگی و نعمت یابد سوره های قرآن مبارک
جهت هر سوره تاویلی کرده اند و مطلق قرآن خواندن نیکو باشد سوزن صلاح کار باشد سوسمار مردی عرب بود و خوردن گوشت
او مال و منفعت بود و بانگ او مصیبت باشد سوسن کنیزک بد خو بود سوگند خوردن اگر راست خورد هدایت یابد اگر دروغ
خورد بد باشد سوراخ اگر در کوهی بود و درون او شد از پادشاه آگاه شود سیب فرزند و نفع و بیماری و کنیزک خواهر
و فرمانروائی و صاحب خیر عایب و حاضر بود و دانیال گوید که سیب در خواب هست بیننده بود تیر دیدن و خوردن مال حرام
کلام زشت از پس مردم راندن و گریختن و سختی بود و اگر بیننده مرد صالح بود توبه کند سیماب مکر و حیله بود و سیل دشمن
بزرگ و پادشاه ستمگر و بلا و فتنه و عقوبت باشد سیم نقره بود بیننده سیم نقره یابد و تاویل مردی بود که خلق بدین
او خوان زشت و خوب گویند سینه علم و حکمت بود و سخاوت و کفر و ایمان مندگانی و مرگ بخیلان باشد ابن سیرین گوید
باشد حرف الشین شاخها دیدن شاخهای درخت برادران و خویشان و اهل بیت صاحب خواب بود و اگر شاخ درخت
دیگران بیند خیر و شر آن خواب بر صاحب آن کند شادی غم رانده بود و اگر خود را خندان بیند اجل او نزدیک باشد شاه
مردی باشد که با دوستان موافق شاهین حضرت صادق فرماید که قدر و منزلت و فرمانروائی و مال و نعمت و فرزند
و اگر بیند که مطیع او شد از پادشاه و ظالم بزرگی یابد شب اندوه بود و شب با شتاب عیش و راحت بود شبانی بخت
و اقبال و شبان دیدن مردی صالح و بد نباشد شب بازی دیدن و کردن کلام باطل و محال بود شب پره مردم
گمراه و محروم باشند شپش دشمن ضعیف باشد شتاب در خواب و تنگ و صبر و بیداری باشد شراب حضرت
صادق فرماید که زن و خادم و کنیزک و توام دین و صلاح تن و عمر دراز و مال و نعمت و خیر و برکت و مال از طرف زنان باشد شرم کردن
خیر و صلاح باشد شستن در خواب تن و سر شستن آب نیکو بود حوض و دریا و چشمه دلیل کند که از غم رانده و نجات یابد
حضرت فرمود که شستن آب سود دلیل توبه کردن و عافیت از بیماری و رستگاری از زندان و ایمنی از ترس و شستن آب گرم غم و
بیماری و شستن روی بر آمدن مراد و شفا یافتن و حج کردن و خوب جا یافتن از غم و ایمنی از خوف و دین پاک و حاجت و اشتغال باشد شطرنج
دیدن آن بستان و کلام دروغ بود و صحت حال آن چیز بود شعر خواندن اگر غزل و هجو و مدح باشد خوب نباشد و اگر اشعار
توحید و بیان حقیقت باشد نیکو بود شغال جنگ و خصومت با خویشان و نزدیکان و خوردن گوشت او مال حرام باشد شفتالو مکر زن

بر زنی باشد صفت صفی تحفه و مکتوم و پیر و کنیزک مال منفعت و جاه و حشمت از اهل و غریب بود و شکار کردن
حاجت و مال باشد مال و ملک باشد و اگر باشد شکر خوردن اگر قلی بود و بیمار بود و دشمن و منفعت و جاه و حشمت
و فرزند باشد بهت در آنچه دیده شد شکر کردن خدا را تندرستی و فراغت و بقای مال و جاه و منفعت و عزت بود و اگر بنده باشد
آقا او را و شکستن و اندوه بود و هر چیز شکستن آن مصلحت این دنیا باشد نیکو بود و الا بد باشد شکم علم و فرزند و قرابت
و موضع فرزند باشد شکنبه مال حلال باشد شکنجه خواری و آفت باشد شکوفه کنیزک خوب باشد شکل از جهت کتابت کردن
شکم اندوه و غم و حشمت و جاه باشد شلوار فرزند کنیزک و خادم بود و شلوار بند عورت باشد شمار محنت و عذاب بود شمشیر بنا
زن بود و بی خلاف حکم و فرمانروایی و فرزند و ملک و دولت و منفعت مال و ظفر بود و اگر بیند شمشیر در دست دارد بدست آید مال و
ملک و حشمت یابد و فرزند او را حلال شود شمع عزت و خواجگی و حشمت پادشاه عادل و قاضی و فرزند و عروسی و مال و بندگی
و شادمانی و علم و توانگری و پیش خویش و کنیزک و زن بود و جهت آنها چنین بیند شود شنا کردن بآب جان طلب کردن و حشمت
و جاه و تزویر در آن بکار برد و غرق شدن در آب امور دنیا غرق شود و شگرف اندوه باشد شهادت اگر شهادت آورد از اندوه
و غم باید شهد انگبین با موم و پاک حلال و منفعت و علم و حکمت و قرآن و روزی فراخ و نعمت بود شهرستان
دین پاک و راست و کارهای آشکارا و عیش خوش و زن نیکو بخت او باشد و پادشاه و رئیس شهر و عاقبت و قوت و امنی و ظفر و استواری
کارها بود شوربا خیر و منفعت یابد شوی نیز یعنی صیاد و زن جنگ و خصومت باشد شیر هر چند تازه و شیرین تر باشد بهتر باشد و خوردن
روزی حلال و مال و فرزندان و خوردن گوشت بود و از هر حیوانی که گوشت او حرام باشد مال حرام باشد شیرینی مال و منفعت
و علم و حکمت و فرزند و شادی و شناسا نیکو از طرف پادشاه و کنیزک خوب باشد شیر جانور بستانی و رشن قوی پادشاه
و مردی دلاور و بزرگوار باشد شیر خشت خوردن او روزی حلال و خواجگی و عیش و کشایش کارها بود حرف الصاد صابون
اگر بیند که با او جامه بشوید با کار بد توبه کند صرافی مردی طماع و عالم باشد صاعقه عذاب خدای باشد صبح دیدن
صبح صادق خوب و کاذب بد بود صبر مردی عالم بود که ثمرش مخزن مال و خوردن او اندوه باشد صحرا شادی و خرمی باشد صراط
حضرت فرموده که کارزار و کار صعب و مخاطره و خوف است از طرف پادشاه و نفاق کردن باشد و اگر بیند که از صراط گذشت از بلای
بزرگ ایمن گردد صفه سرای پدر و مادر و اگر صفه نو باشد درازی عمر و تندرستی باشد صلوات فرستادن روزی فراخ
شود صمغ منفعت اندک بود صندوق خادم زنان باشد خواه زن خواه مرد صندل آهنین خیر و منفعت جاه و حرمت
بود صندل سرخ بهتر باشد صورت اگر صورت خود را بصورت دیگری بیند احوالش بگردد و اگر بصورت جانوران بیند
بدزنی و دروغگوی باشد صوفی حضرت صادق فرمود باید که صوفی دین و دست از دنیا کشیده و از خلق کناره گرفته و بطاعت
مشغول شده باشد و طمع از کسی نداشته بود و اگر بیند که صوفی شد در خانقاه با صوفیان مجاورت نمود راه آخرت گیرد و خیرات
کند صوف منفعت دنیوی و دینی و بطاعت مشغول بودن باشد صیقل صیقل شدن و کردن مردی بود که دست او حق بدو
آید حرف الضاد ضعیف شدن هر یک از اعضا خوب باشد خاصه اگر سر خود را ضعیف بیند بد تر بود حرف الطاء
طالع دیدن بزرگی و جاه و خزینه داری و مال و منفعت جمع کردن باشد طاس زن خادم و کنیزک و فرزند و نفع از زنان
باشد طاوس پادشاه عجم بود که خداوند مال و جمال و خدم و حشم بود اگر بینه ملک او است از پادشاه عزت و جاه یابد و مرد
یا و زنی صاحب جمال و مال بود طاعون جنگ و فتنه و کارزار و بلا بود و طباخ مرد حریص و جنگجوی یا خصومت بود و طباخی

گردن سخن چیا اصل باشد طباشیر خوردن او اندوه و نصرت از سلطان بود طبق خادم مجلس و کنیزک و فایده از ظرف
دولت و عزت بر طبق طبق بود طحال خبر مکروه بود طبیب مرد فقیه عالم و دین بیند مجلس مطب بود طلاق
بدبود طلع شکوفه خرما باشد به خواب فرزند نعمت و روزی و منفعت و گرفتن مال بود طنبور زدن و شنیدن مصیبت
و اندوه بود و کلام باطل باشد ظروف فرزند و غلام و زن باکره و شاکرد جلد و مردی عابد که راه راست نماید و خوردن بهشت
و فراشخانه صوف مال و نفع رسد طوق حج و ملک و خصومت و امانت و غلام و کنیز باشد و اگر طوق در گردن اسب بیند از پادشاه
بزرگی یابد طیلسان حضرت فرموده که عزت و جاه و فرزند و دست بزرگی و علم و دینداری و دین نگاه داشتن و شمشیر بود و تاویل آن
اثر الوان و از زیاده و نقصان آن کنند حرف الظاء ظلم اگر بیند که کسی را ظلم کرد و ظالم محتاج او شود و او را ظفر یابد ظلمات
کفر و تاریکی و فرو بستن کار و بدعت و ضلالت افتادن بود و اگر بیند که از ظلمات بیرون آمد تو اگر شود حرف العین عاج
مال از پادشاه و صندوق عاج و خویشان از مغربان پادشاه زنی خواهد و بیت عاج کنیزکی باشد عاشق اگر بیند عاشق
شده آن زن و مرد و عربی بود عالم اگر بیند که عالم شده و درس گوید بزرگی و عز و جاه و قبول مردمان و کامرانی و ملک باشد عبادت
اگر بیند که عبادت میکند شادی و خرمی باشد اگر بیند که در جائی عبادت میکند که شرع جایز نیست یا مکروه است نیکو نباشد
عدو در خواب صد و هشتاد و دو و صد و چهار بر یکی نیکو بود عدس پخته خوردن نیکت و خام بد بود عرس
ریاست بزرگی و نعمت و قربت و عزت و بزرگواری یابد عرق اگر بیند از او عرق آمد زیان مال باشد عروسی بد بود
خوش باسازد رقص و اگر رقص و ساز نباشد بهتر است عزل شدن حرمت و بزرگی یافتن بود عسل خیر و منفعت باشد
عشار یعنی باج گیر مردی گناهکار باشد عطار دیدن بد نباشد عطا اگر بیند که کسی بوی عطا کرد یا او کسی عطا نمود
معلوم کند که از چه جنس بود از قرار آن تاویل کند عطسه اگر الحمد لله گوید سعادت بود عقل حضرت فرموده که دیدن عقل بخت و دولت
باشد پدر و پادشاه و مال و فرزند بود عقیق مرد اصیل و پارسا باشد علامت اگر علامت نیکو بود خوب باشد و الا بد باشد علم
بزرگی و سفر و عز و جاه و نیکوئی احوال بود عمارت صلاح کار و نیوی و خیر و منفعت و کامرانی و گشایش کارها باشد عود مردی
درست و راست کلام زشت و صفر و بزرگ بود عناب مال و نعمت بود که برنج بدست آید عنبر معیشت و کامرانی و بنای نیکو
ملک باشد عود مردی خوبرو و پادشاه و پارسا و عادل و ثنا و آفرین و مال و نعمت بود عود سوز کنیز با فرهنگ و غلام هوشمند باشد عورت
جدا که از زیر ناف تا بزانو عورت بود و اگر عورت خود را برهنه بیند بد بود و پوشیدن او نیکوست عید اگر قربان بود با مردی عاقل
او را کار افتد و اگر رمضان بود با مردی عابد زاهد صحبت کند و از او خیر بیند و اگر عید ترسا بود و بیند او را از دشمنان خوف بود
حرف الغین غار اگر بیند در غار شبیه شد بدین غار در هر حال خوب نباشد غارت جنگ و خصومت و غم و از زنی
زخم باشد غالیه ادب و فرهنگ و مدح و آفرین و حج و مال خواسته و خیر و منفعت بود غایب اگر بیند که غایب از سفر آمد
خبر بد و بر سد و اگر غایب را دید کار او گشاده شود و غبار عقوبت بود و ارتفاع او نیکو بود غر مال خادم دانا و دوست مهربان
شاگرد زیرک باشد غرق شدن پادشاه بلاکش کند و اگر بیند که غرق شد و بیرون آمد از کارهای دنیا دست کشد حضرت
فرموده که غرق شدن در آب مال بسیار و اقبال کار و صحبت مردم غایب و نفع بود غزا یعنی جهاد کردن در راه خدا حضرت فرموده
که غزا کردن خیر و برکت و سنت رسول است گذاردن و ظفر یافتن و صحت از بیماری و طاعت داشتن پادشاه عادل و اقبال
یافتن بود و غسل از جنابت غسل کردن نزاندوه برهد خلاف زن شوهر و مرد زن بود و غسل شدن بیشتر دین خوبست غم

شادی و خرمی بود اگر خود را خسته و سوار بیند کج باید غنیمت اگر از مال کافر غنیمت یافت رهائی یابد غواص اگر بیند
برای مروارید غواص شد علم و نفع مال بیارد قرب سلطان بیند غوره دیدن و خوردن نعمت و راحت بود حرف الفاء فاخته
زن و دوشیزه باشد حاجت بیند خادم بود فال گرفتن ضرر دشمنان و حسد بر او دوشیدن حاجت باشد فالوده
سادات آن بهتر است که غلطان باشد دلالی بود که برنج و خصومت بیت آید فتنه دین خراب باشد فراخی جامه از
گشادگی کار باشد فراش دلالی بود فرج اگر بیند که مانند زنان فرج دارد و خواری و ذلت بیند اگر زنی بیند
که فرج او گریبان آمد و آن زنی شود و مرد را زن فرزند اگر بیند که او را دختری شفیر بیند اگر بیند پیری شد
غمگین شود فرعون پادشاه جبار ستمکار شاه فرو آمدن اگر بیند که از بلندی فرو آمد نقصان مال است فستق سبز
بود اگر تلخ بود نیکو باشد فقاع خوردن او غنیمت بود و دادن و خدمت کردن مردم بر مال شدن آمده و فقاع فروش مرد
باشد فلاخن دعای بد و اندوه بود فلوس مفلس بود فندق مال نعمت بود و خسته فندق تلخ بد باشد فوطه شادکامی
پوشیدن بر راحت بود و غمزده یعنی غمگین باشد و بیماری و خصومت و حاجت و ناسازگاری با اهل و عیال بود حرف القاف
قاضی اگر بیند که قاضی شد برنج و بلا گرفتار شود و مالش از دست برود و اگر بیند که قاضی بوی نگاه کرد خصومت و منازعت با قافله
اگر بیند که اهل قافله شد بد باشد و اگر نیکو بود قالب اگر قالب کفش بیند خادم باشد قالی دیدن و گستردن نیکو باشد قبا
اگر بیند که قبا دوخت ولایت یابد و قوت و حکمت و محبت و ریاست حاصل شود قبا پیراهن و قوت و ظفر و سفر و بزرگی و عزت و نفع از پیشانی
باشد قبان خوب نباشد قدح زن کنیزک و مشرف و رایج خانه بود قدید گوشت قدید خوردن و دیدن و بردن جلد باشد قربانی
کردن ایمنی از خوف و زایل شدن غم و رستن از آفت و بلا و ظفر یافتن بر دشمن و روا شدن مرادها و خیر و برکت و زوال قحط بود قرآن
کند و پیری بود که مال بدو سپارند قرنفل و گرجیل بود قز ابریشم است مرد را بود زن را نیکو باشد قصاب اگر
بود ملک الموت باشد قصه خوانی از خوف ایمن گردد و قصه گوی مرد نیکو محضر بود قطران مال حرام باشد قفس
زندان و جای تنگ و پر وحشت بود قفل دیدن و ساختن قوت و محبت زن و اعتماد و اعتماد داشتن بود قلعه دولت و نعمت و ساختن
قلعه صلاح دین بود و اگر بیند که دشمن را قلعه کرد بد بود قلیه گوشت پخته بهتر از گوشت قلیه است و زایل از هر حیوانی که باشد از آن
کند قمار باختن مشغول شدن بکار باطل و ملامت و جنگ و خصومت و مصیبت باشد قندیل افروختن زن خواستن و توفیق عبادت
و طاعت و تقوی و عزت و دولت گشایش کارها بود و قندیل افروخته منفعت اندک باشد قیر خیر و روزی باشد قی کردن توبه
کردن و نصرت و انعام رستن و امانت باز دادن و گشادن کارها و چیزی که بکسی داده باشند باز گیرند حرف الکاف کاچی
منفعت بود از مرد بزرگ یا از پادشاه کارد محبت و فرزند و شفیر و پناه و برادر و توانائی و ملک اندک بود کارزار کردن
طاعون بود و اگر بیند که با تیر و کمان کارزار کرد در میان ایشان گفتگو شود کازری اگر بیند که کازری میکرد و شغل او نیکو بود و کند
و بجا باز کرد و از خصمان بر دو جوینده احسان باشد کاسه چوبین اگر در او خوردنی بیند روزی بود و اگر خالی بیند نصرت و مغفرت
کاغذ مال و بزرگی و دانش و مکر و حیله بود کافر کافر شدن میل نمودن بکیش کافران و صحبت نمودن بکسانی که اعتقاد و اشتباه
باشد کافور مردی عالم و زن و دوست و کنیزک خوب بود و مال بسیار و ثنا و اخلاص و قبول و صحبت خوش و آرایش نفس بود
کاه مال حلال و بی رنج بدست آید و کسب و معیشت و خیر و منفعت و کام و شادمانی بود و خاصه کاه کندم و کاه شبدر
منفعت بود و کاهی تلخ بیان بسیار بود کاورس مال و نعمت بود که برنج بدست آید کاوشتی مرد و اگر جیبه کاوشتی

مردی بزرگ با قوت تمام بود و تا ویلش بلند کار بود کاو زبان خصومت بود کباب خوردن خیر و منفعت باشد کبر خوردن کبر
خیر ندارد کبر شدن بد باشد کبک زن اکثر کبک بود کبوتر زن اکثر کبک و مال و نامه غایب و ریاست و صد درم باشد
کتاب خواندن اگر تفسیر و حدیث بود نیکو باشد کتان مال حلال و ستر عورت و منفعت بود کج جنگ و خصومت
بود کدائی خبر یافتن و جاه و عزت و معیشت و اگر مردمان چیزی باو دهند از آنها که گفته شد باید کردن امامت و توانائی و فتح
و فرض و بیماری بود کردن بند ولایت و رنج و خصومت و مصاحبت و کنیزک و اگر برخی از طلا بود رنج باشد و اگر از آهن بود خصومت و
اگر نقره بود کنیزک باشد کردن زدن اگر بیند که او را گردن زدند سر او جدا شد اگر بنده بود آزاد شود و اگر بیمار بود و شفا یابد
جدا نشود خلاف این بود کرده جامی توانگری و درویشی و خوردن گرده مال باشد کردن اگر بیند که بر گردن سوار است و
سیر و بزرگی یابد و اگر بیند که پادشاه بر وی گردن داد ولایت و عزت و مرتبت و منفعت و جاه و خوشی و آسانی بود گرسنگی تنگی
و حرص دنیا و مصیبت و طمع زمردم باشد گرسی عدل و انصاف و عزت و شرف و مرتبت و ولایت و قدرت و جاه بود و ابن سیرین
گوید که علم است از راه دین گرگس حقیر مرغانست و دین او بزرگی و فرمانروائی و ریاست و شادی و مرتبت و امر و نهی باشد گرگ
پادشاه ظالم و مزور و دروغ زن و زن ضعیف و مخالف باشد گرمابه عمارت کردن گرمابه بود و خراب کردن نیکو بود حضرت صادق
فرماید که دیدن گرمابه زن و دین و اندوه و ناکاری و دوست و مقرض بود گرم اگر بیند که گرم در شکم او جمع شدند و طعام در شکم سوختند
عیالش مال او را بخورند گرمان عیال و خدم و حشم و مال و خوشی باشد گره کردن بد بود گریختن اگر از خوف باشد نیکو باشد
بد باشد گریستن شادی باشد گری اگر بیند که گرسنه شد درویشی و تباهی و غم و تنگی کارها و نامرادی بود گز درخت گز دیدن
رنجیر و منافق بود گزانگبین روزی حلال باشد گژدم دشمن حسود و سخن چین باشد گذرگاه غم و اندوه باشد گزیدن
کسی را بدوستی اختیار کردن باشد و خراب صحت و دشمن و خصومت و نقصان مال و جاه و عزت بود گشتی گرفتن نیکو نباشد
گشاورز توکل بر خدای کردن و روزی حلال و منفعت و بیماری و ستر و جاه و مال بود گشت کردن نیکو بود گشتن اگر بیند که
کلوی او را بزنند دلیل کند که از آن کس نیکی یابد بدانکه کشنده مردی مکار و غدار بود گشتی غم و اندوه خاصه که از کشتی بیرون نیاید
اگر کشتی از دریا بیند سفر کند و سود مند گردد حضرت صادق فرماید که دیدن کشتی فرزند و پدر و زن و مرکب و فرج از غم و ایمنی و عیش و توانگری
بود و شعبی گوید که اگر کسی بکشتی نشست و بدریا شد بکار پادشاه مستقل گردد و برقدر آن رنج و محنت بدو رسد گشف یعنی سنگ پشت
مال و منفعت و کسب بود گنبد حضرت فرموده که خلیفه و امامی بزرگ و ایمان و سلطانی و ایمنی بود گفتار رغبت زن و جادو و مکار و فریبنده
بود گفچه کار و شادی و اندوه بود گفش زن و خادم و کنیزک و قوت و ضعف از قبل خادم و مال و سفر بود گف دیدن گف
دست فراخ و سخی و مال و ریاست و دلیری و از حرام دور شدن بود و عمر زیاده و نقصان که در گف بیند از آنچه گفته شد تاویل کنند
گف دریا منفعت کم باشد گفن اگر بیند بر مرده گفن ساخت تعبی حاصل کند و اگر برای زنده گفن سازد زحمت کشد و گفن
دزدیدن خوب نباشد گلاب تندرستی و شادی نیکو باشد گلاغ مردی فاسق و بدعهد بود و دیدن گلاغ هیچگونه خیر نباشد
گلاه حضرت صادق فرماید که ولایت و ریاست و بزرگی و شرف بقدر قیمت گلاه باشد گل بسه گل مال و معنی باشد
گلها فرزند ماه زن و دوست مردم و دین است و بدعهد و کنیزک و فلاد نیکو و شوهر زن و نامه غایب بود و اگر گل را از درخت بچنند
بیند غم و اندوه باشد گلقند مال حلال و نصیب باشد گل گل خوردن مال خود یا عیال خود خرج کند و اگر بیند در میان گل
غرق شد در محنت و بلا افتد گلم بوقت خوردن منفعت بود از طرف زمان و اگر بی هنگام بیند اندوه باشد گلنار خوب نباشد گلنار

بود گهر با بیماری باشد گور زندان و تنگی اندوه و بلا باشد گوز گردکان است مال بود که رنج حاصل آید و اگر رنج باشد مال حرام
بود و اگر بیند که گردکان دارد خصومت کند گوز هندی نارجیل است یمین و خوردن او مال بود که از منجان و فال گیران بدست
حاصل آید گوز توا دانستن علم حکمت باشد گورستان صحبت نادان و زندان باشد گوزه زن و خادم و کنیزک و غلام
دین و اصلاح دین و عمر دراز و نعمت و برکت و میراث از طرف زنان باشد گوساله اگر زبود قول او را پسری شود و اگر ماده باشد
دختری باشد اگر بیند بر گوساله سوار شده با پادشاه عجم پیوند کند و از وی بزرگی یابد و سایر احکام او را از لون او تعبیر کنند گوسفند
غنیمت و خیر و بزرگی و فتح بزرگوار و مال و نعمت و جاه و حکومت باشد و اگر بیند که گوسفند میچراند بقدر آن با مردم بزرگ شود گوشت
و انبال گوید هر چه پخته باشد خوبتر بود و مال و نعمت باشد و گوشت خام غم و اندوه و بیماری و غیبت کردن باشد و گوشت حیوانی که در آب
بیند از آن تاویل کنند گوش اگر از اهل دین بود زن و خسته و دوست و رفیق و پسر و غلام و مال و خواسته و دشمنان و خوف باشد
گوشواره حضرت صادق فرموده که قرین آرایش و جمال و آموختن علم قرآن و بزرگی و جاه و اندوه و گرانی نسب طلاق زن بود گوشک
مال و نعمت و ولایت و صرفت و سیاست و بزرگواری و پادشاهی و خرمی بقدر آن شکوهی که در آن گوشک باشد گوگرد نیکو باشد
گورگ اندوه باشد و خوردن گوشت او خیر بسیار و بزرگی عظیم باشد گوه حضرت صادق فرمایند که گندن کوه پادشاهی
و شجاعت و ظفر یافتن و بلندی مرتبه و رئیس بزرگ و دیدن کوه و بالای آن زن نیکو باشد گوهر مال مذکور و علم و شهرت
فرزند و فرزند نیکو و او را باشد زن با جمال و مشهور و کلام درست و خیر و برکت و نیکوکاری کردن بود و دیدن گوهر منفعت و خیر
باکره باشد گوجه اگر فرش او باشد خیر و منفعت یابد و اگر تنگ بود اندوه باشد گوی اگر بیند پادشاه گوی بازی میکند
ظفر یابد گوی زدن مطلق خوب است گیاه دیدن و خوردن آن دین و مال حلال باشد و دولت و نعمت و بیماری
اگر تنها بود تن مردم و بر زنان و محتاج شدن باشد و اگر چیزی داند و روزی و نعمت باشد
و عزت و ولایت و نسب زند بسل و پیشه بود و تنی [illegible] تنگ [illegible] حرف
لباده پوشیدن هر لونی که پوشد از آن تاویل کنند [illegible]
مال و دین و خیر و برکت و اصلاح [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد لیکن [illegible] باشد لعل [illegible] سبز باشد کلام خوش و مال و فرزند و دوست رفیق و غلام و منفعت باشد لق لق [illegible]
[illegible] لقوه نیکو نباشد لقمه کلام خوش و پرسیدن و مال و منفعت بندگی باشد لکام [illegible]
[illegible] و خاموشی و ادب [illegible] باشد لکد زدن [illegible] رسانند نقصان [illegible] و نعمت [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] خوردن [illegible] باشد لنگ [illegible] بودن [illegible]
[illegible] و خوردن و کلام خوش باشد لوچ [illegible] و ریاست و سیر و علم و هدایت و حکومت و علم و حکمت بود [illegible]
[illegible] باشد لیمو [illegible] خوب نباشد لیف [illegible] باشد [illegible] آن باشد [illegible]
الیم [illegible] دشمن [illegible] و سلامت و پادشاهی [illegible] و دولت و منفعت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دشمن [illegible] باشد ماست [illegible] شیرین بود نیکو [illegible]
[illegible] و مال و کنیزک خوبرو و خادم باشد ماش [illegible] باشد ماهیران [illegible]
حضرت صادق [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] و غلام و کنیزک و کار [illegible] و علم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و

بود اسپ دیدن بخت و دولت باشد و دیدن جولاهی مکروه باشد ملخ اگر زنده بود سپاه و اگر بخته بود مردم و دیگر شاه مشاره
مردی بزرگوار و پادشاه و امام و مؤذن بود مستبر پادشاه و قاضی و مال و غلبه و غنیمت صاحب غلبه بود منجم مردی
دروغگوی باشد منقار نفع باشد منی فرزند و زیادتی مال بود اگر بیند از او منی رفت نقصان بود زندان مال باشد مهد راحت
و آسانی و عیش و عزت و جاه و آسایش و مرتبت و ایمنی و مسکن و کنیزک باشد مهر بر کیسه زدن و نامه مهر کردن بر استام عمل و بالا گرفتن
کار و قوت دین و ریاست و صلح و دین و مال و نعمت و کامرانی دلالت کند مهره زن و خادم و کنیزک و مال ادب و فرزند و فرزند
خود باشد مورچه پراکندگی اهل بیت بود موزه مردم صالح و عاقل و خوشخلق و خوش فرزند صالح و اهل بسیار و معیشت بود
موز توانگری و روزی بود موزه زن و کنیزک و خادم و قوت و معیشت و عمر و شر و تعب بود موش زن و خدمتگار
و مادر بود موم اگر سفید بود نیک باشد موی سترون و حج کردن و سفر نمودن و عزت و جاه و ایمنی بود موسیاهی
نیک نباشد می پخته مال حرام باشد میش امام و خلیفه و رئیس و مال و فرزندان بود و میوه مال و نعمت باشد میوه
در وقت خوردن اگر سازگار بود خوب و الا بد باشد حرف النون ناخن قوت و توانائی و دست دار مردم و دلاوری و
فرزندان و منفعت بنده و برادر و کان باشد ناریخ و دست و فرزند و مفارقت و نفع باشد ناطق کلام خوش
مال حلال و معیشت بود ناف مرد منافق و دروغ زن و زن خوب بود و کنیزک و مال مادر و پدر و روزی باشد ناقوس زن
دروغ گفتن و منافق شدن و هر و هوای اهل کفر و عدل و عیش باشد نام حضرت صادق فرماید که نام نیکو با کنیت شنیدن
دلیل خیر و برکت و نفع باشد نامه و پیچیدن نامه چیزی را و پوشیده شود نان عیش خوش و مال حلال و ولایت و شهر و جنگ و
خصومت باشد نانوان رئیس شهر و مشتری و خیر اندک باشد و ریختن آب نان و جنگ و خصومت باشد نان خواه اندوه بود
نای زدن اندوه و مصیبت و جنگ و خصومت باشد نباتات جاه و منزلت و مال و نعمت و بزرگی و شرف و معیشت و زیادتی
دین باشد نبات کلام خوش و بوسه دادن و منفعت و فرزند و مال و روزی حلال بود نباش کفن دزد است اگر مردی صالح
باشد نیک و الا بد باشد نبید مال حرام بود نخود غم و اندوه بود نخیر اگر بیند که منقاد او شد بندگی باید بهان
مقدار نحاس زنان مال و تنگی معاش بود نرد کلام باطل باشد نردبان مرد صالح و پارسا و ظفر بر دشمن و مرد
فاسق و مفسد و دندان کافی بود نرگس حسرت و پوشیدن کار و بدعت و گمراهی باشد نسرین اگر در درخت بیند فرزند و اندوه
اندوه باشد نعناع غم و اندوه باشد نعل مال بود اگر بیند که نعل بر حیوان بیند مال او را بر دست تلف نعلین سفر
و فرزند و کنیزک باشد نفط زن نابکار و مردم عوان و غماز و مال حرام باشد نفرین بر ظالم نفرین کردن ظفر بود و بر مظلوم نفرین
کردن بد بود نقاد نقادی مردم دانا و حکیم و خردمند نگین فرزند و مال و ولایت و عیش و خادم و بزرگی و شادی و عزت
و ظفر یافتن باشد نماز کردن ایمنی و شادی و عزت و ظفر بود نمد مال حلال بود نمک نقد و آب اندوه و خوشی و خادم
و مال بسیار و کنیزک بود نهنگ دزدی و شر بود نوحه گری اندوه و مصیبت بود نشادر غم و اندوه بود نیزه
قوت و سفر و زن و فرزند و ایمنی و توانائی و ریاست و ولایت بد نیزه بود نیلوفر زن و کنیزک باشد نیکی کردن
نیکو باشد حرف الواو وزغ مردی زاهد باشد وزیر نیکو بود وسمه غم و اندوه بود وسواس نیک
نیک باشد وکیل و بدن و شدن مردی منصف باشد و ویرانی هر بنائی و تاویل آن کنند حرف الهاء هاون
شرکت بود هدهد خبر خوش شنود و بزرگی یابد و بر دشمن ظفر یابد و در آن کار توانا شد هدیه فرستادن اگر بیند

خوب الامد باشد هریسه خوردن نیروی نفع بود هزار دستان فرزند و زن خوش آواز و کنیزک خوب الامد و قادر و
حکیم و متکلم و عالم باشد هلیله مطلق رنج و بیماری باشد تمام پادشاه و رئیس و دولت و بزرگواری و اقبال و عزت و بزرگی و زیاد شاه باشد
هوا بزرگی و شهادت و تندرستی و ایمنی و معیشت و نیکی باشد هوام تهدید و نفی و حاسدان بود هیزم خشک مردم سخن
و جنگجوی و خصومت بود حرف لام الف لاجورد غم و اندوه و مصیبت بود لاحول گفتن بسیار خوب است لاوند
دیدن و خریدن و داشتن چیزی نام نیکو بود لاغر تن را سر دیدن اندوه باشد لاله میانه بود لاله از مرغ تاویل کنند که
لاله کدام مرغ است حرف الیاء یاره بمعنی دست بند از هر چه باشد از آن تاویل کنند یاسمین بوقت فرزند بود
و اگر شدید بود بیماری باشد یافتن چیز نیک باشد یاقوت مال و فرهنگ و علم و سرور و نیکی حضرت و پاکره و جوان پاک باشد
یخ روزی و فراخ و زندگانی و مال و نعمت و اندوه و قحط بود یشم نفع بود یوز مطلق خوب نیست یل بمعنی میانه
نیکو بود وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ مقال در بیان تعبیر و تاویل سیر و رؤیای اهل سلوک علی سبیل
الاجمال بر ضمیر منیر تحریر اهل طریق مخفی و مستور نخواهد بود که محققان صوفیه صافی نهاد بوده اند که چون طالب صادق بتوفیق
ایزدی از هستی فانی شود شرعی صحبت شیخ کامل دریابد باید که از مقتضیات طبیعت حیوانی و شهوات نفسانی روی بگرداند و بحکم آیه
شریفه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ دست اعتصام بذیل دولت آن مقرب الله زند و بموجب آیه کریمه فَفِرُّوْا اِلَی اللّٰهِ
فرار از جمیع ماسوی و ملاهی باز گردد و از حول و قوت خود بمقتضای وَلَوْ اَرَادُوا الْخُرُوْجَ لَاَعَدُّوْا لَهٗ عُدَّةً
خود را صاحب اهلیت بسیار و تا آن شیخ کامل طالب صادق با سلوک مشغول دارد و از حضیض کبر و ریا باوج کبریا و از مکان
ناسوت بمقام لاهوت رساند و این طریق تربیت بحکم اکثریت چنان باشد که نفس طالب بتدریج از تطهیر ثوب بدن از تلویث صحبت
بآب توبه و انابه پاک گرداند و در این حال بعالم مثال از برکت طاعت و عبادت ظاهر و نتیجه لسان ذاکر خانهای آباد و عمارتهای نیکو
و سبزه زار و اشجار و اثمار و فواکه بسیار و جوبات غذائی دیده شود اگر خانه معمور بیند خانه وجود سالک باشد که بسبب تقلیل طعام و ترک
اوخال و ترک اشغال و اختلاط فاسد و فضلات زائده منهدم گشته خانه وجود عمارت یافته باشد و اگر سبزه زار بیند زمین وجود سالک
باشد که بسبب طهارت و ذکر و عبادت مزرع و مصفی گشته و اگر هوا معتدل بیند صحت بدن و اعتدال مزاج سالک باشد کنده وجود
و رنج و تعب و آزار و جادو و سحر و زندگی و غیره با صور مختلف ادیان و مذاهب و فرایض و سنن و آداب شریعت و طریقت باشد تشخیص
هر یک از این جوبات مناسب حال سالک در هر وقت معتبر فطن تواند نمود و چون هر کدام بر هر صفت منحصر نیست تفصیل مناسب نمود
جوز ثمره علوم ظاهره باشد فی کشف الاوقات بادام ثمره علوم باطنه باشد پسته ثمره علوم حقیقه ریاضی و موسیقی باشد
عنب ثمره خمار باشد غالبا دوشاب حلاوت آن طاعت باشد سرکه مشقت اطاعت باشد شراب مستی محبت و
عشق باشد خربزه ثمره کلمه توحید باشد خیار نرجی باشد که بسبب مشاهده حالی از احوال خود در خاطر آید باقی بقول همه صور مسره
خود پسندیده است هندوانه ثمره ذکری باشد که بصرف کی گفته باشد یا تسکین حرارتی باشد یا غلبه رطوبتی و المعتبر میزانا الحقیقی
السالک سیب امرود و بهی و انار و انجیر و آلو زرد و شفتالو و توت اگرچه منحصر نیست بهمگی بر هر حقی و
بحسب مواسم و طبایع مناسبه تمثل میکرد و علی الاجمال ثمرات تسبیح و تهلیل و تکبیر و اوراد و عبادت و تلاوت کلام الله و سایر عبادات
و باقیه از ثمرات و صفای اذکار و عبادات است که بی کسالت و ملالت در نقاط تمام بیان قیام نموده عطرهای شمایم نسیم است
که از مقام محبت بمشام جان مستشاق و تقاضا میرسد و چون با تمرتیب لبی و ذکر و بقای صفای تمام حاصل شود نوری پدید آید و برنگ سبز

نماید از بهر آنکه این نور نتیجه اعمال است که از اعضا و جوارح ظاهره ظاهر شده و میاید در عالم عناصر و طبایع رنگ بهم
الوانست چون ادراک اشیا در عالم شهادت بنا بر این رنگ دارند بسبب سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ ساخت آفاق
میان آفاق و انفس از جهت لوازم است دیگر آنکه رنگ هر متعلق بعنصر و ارد و فلک نور از جهت افلاک ادنی است بنابراین در عالم
سماوی هم یا گشت که نور سبز ثمره طاعت جوارح و اعضاست و این طور اول است از طور سبعه ابتدا بطور دوم تزکیه نفس است
از اخلاق ذمیمه شیطانی و سبعی و بهیمی نفس خبیث و تا بصفات شیطانی گرفتار باشد اماره است هرگاه که از صفات سبعی و بهیمی و اگر دو امارة
و نفس باصد قتی که از صفات بهیمی مثل گرد و علف شود و نور کبود که علامت اطمینان و تزکیه نفس است در اینجا مثال بظهور آید بهر آنکه در آفاق
و انفس بنا بر رنگ سبز اقرب الوان رنگ کبود است چون در عالم ظاهر اول کلی که دیدن سبزه بدو شکفته کبود است و از سطح زمین
بسیار مرتفع نمیشود و از سبز اصفر و از باقی الوان ادنی است بنا بر تعلم طبیعی هر آینه که در عالم باطن مقتضای أَلَا إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ
دانیوفت بهم رنگ بطور سبعه و آمد بدان ایرشد سالکان اعاذکم الله من الشیطان که در مقام نفس قبل از تزکیه تلبیس
خواهد کرد نار خود را بصفت نور نماید اما سالکان حق خود را از کدورات پاک ساختن و از جهت فوقانی نمودن بهر آنکه کدورت عین شیطنت است
و افلاک چیزی از نفس خود محال است جهت فوق محل فیضان انوار متعالیه است که کدورت مغایرت با صفا و علویت مانند بحر است و در
قرآن از قول شیطان خبر میدهد لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ از یمین و یسار و جهت فوق که از جهت
فوق مدخل ندارد و اما از جهات دیگر بیاید گاه بصفت نور نگه در گاه بصورت دیگر مانند انسان و غیره و لیکن وقتی که بصورت انسانی ظاهر
نتیجه انسانی تواند نمود و بصورت حسنه تواند نمود هر چند بکر و تلبیس بصفای خود را خوب نماید چشم را خوب تواند نمود یا اعمی نماید یا اعور یا
یا احول علی کل حال چشم شیطان دجال سبب تواند بود و باقی صفات شیطانی که در طور نفس اماره روی نماید جستیان باشد مثل بصورت
انسانی بغایت کریه منظر یا صورت سمناک ثعبانی یا بصورت حشرات و ملکه سماوی یا آتشهای خراب کننده و خانی یا جبابی بود از کدورت
کدر پر وحشت ظلمانی در این حالت اگر غول بیند صفت کذب و افترا باشد و اگر مار بیند صفت یا باشد یا صفت شهوت حرام
شتر یا شخصی مرائی و اگر اژدها بیند صفت ناموس دنیا باشد یا شخصی که ناموس دین نداشته باشد و ناموس دنیا میجوید و اگر کلس
بیند صفت سمعه باشد و اگر جعل بیند شخصی باشد بدنیا آلوده اما از مردم اراذل باشد و اگر کژدم بیند صفت بخل باشد و اگر زنبور بیند
صفت حسد باشد و اگر ملخ یا عدد بیند صفت بخل صفت و باشد و اگر آتش بیند که بسوزاند صفت خود باشد
اگر بیند که جامه میسوزد صفت فسق باشد و اگر بیند که تن وی را میسوزد و الم میبیند صفت کفر باشد و اگر خانه تاریک بیند
صفت کدورت باطن از نعمت حرام و اگر خانه ملوث بیند صفت محبت دنیا باشد و اگر خانه پر وحشت بیند و هولناک صفت سماع
باشد بدان و فتکت الله که فرق میان صفت شیطانی نفس اماره و صفت سبعی نفس لوامه آنکه اماره شریر است و فرماینده بی
ضال و مضل است و لوامه شریر است اما فرماینده شر نیست یعنی ضال است و مضل نیست در حالتیکه اماره تبدیل یابد بلوامه شود گرچه اماره
بغایت درشت و بی آب بی سبز و انواع سبع و ایخال دیده شود و اگر پلنگ بیند دانه منقی باشد صفت تکبر است و اگر آن شیر
شخصی متکبر و اگر بوزینه بیند در نفس صفت غیظ است یا حسن یا تهور و در آفاق خیالی که خود را نجاح نماید و لاف زند و اگر خرس بیند صفت جهالت
در فسق و فجور و معاصی کبیره یا شخصی ناپاک بی باک و ملاهی و مناهی و اگر خوک بیند صفت دیوبی [illegible] باشد [illegible]
بعضی از این صفات موصوف باشد و اگر حمدونه بیند صفت تقلید شخصی باشد در حرکات و سکنات [illegible]
صفت کر باشد یا شخصی مکار و مکر خر گوسفند بیند صفت [illegible] باشد یا شخصی جنایتکار [illegible]

یا صفت یا صفتی یا صفت یا صفتی یا صفت یا صفتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت قابلیت [illegible] باشد کبریتین [illegible]
[illegible] باشد اما روح کبریت صفت تعلیم [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد اما روح [illegible] صفت [illegible] باشد
صفت جمع و اصلاح [illegible] باشد اما روح [illegible] صفت [illegible] روح و [illegible] باشد توتیا صفت [illegible]
[illegible] باشد اکسیر صفت [illegible] صفت قابلیت [illegible] باشد کیمیاگری صفت تربیت سالکان و تبدیل اخلاق [illegible]
[illegible] بدین [illegible] الاشیاء که ترقی سالکان [illegible] بطریق تنزل است یعنی نفس اماره که [illegible] شیطان
صفت [illegible] غالب است چون از صفات ناری تنزل نماید و [illegible] شود صفت [illegible] او غالب شود و چون از صفات [illegible] تنزل
نماید [illegible] شود صفت [illegible] او غالب شود و چون از صفات [illegible] تنزل نماید [illegible] شود صفت تربیت [illegible] او غالب شود
وقار و تواضع و خضوع و خشوع موصوف گردد و چون صفات شیطانی [illegible] صفات انسانی مبدل شده باشد [illegible]
انسانی از مردم مؤمن و پرهیزکار و نیکوکار و اهل خیر و صلاح و طهارت و عبادت و کسانیکه [illegible] باشند [illegible]
بدان [illegible] که چون نفس از اخلاق ذمیمه [illegible] گشته قابل خطاب یا ایتها النفس المطمئنة شود و [illegible]
[illegible] شده [illegible] که [illegible] گشته [illegible] از [illegible] بحکم [illegible]
داخل گردد و [illegible] گردد و چون از صفات خود فانی و بصفات [illegible] باقی گشت [illegible] نفس [illegible] و چون از ملکوت [illegible]
سماوی ترقی نمود ابواب سعادات [illegible] گشود و بموجب فادخلی جنتی از اهل جنان گشت [illegible] سعادت [illegible] انسان را [illegible]
اما آنکه طایفه [illegible] و اعظان نادان عوام اهل اسلام [illegible] بزبان [illegible] گردانیده [illegible] که با وجود اخلاق ذمیمه [illegible]
بهشت توان رسید کذب [illegible] محض است نظم رنج بردم روز و شب [illegible] از تا بصد زاری [illegible] گردد [illegible]
[illegible] بدین [illegible] در نخستین [illegible] طور سیم تصفیه قلب است باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده [illegible]
و عفت و عدالت و شجاعت و سخاوت و کرم و جود و سماحت و احسان و لطف و قوت و عطا و مروت و وفا و محبت و رق و شفقت [illegible]
و مرحمت و تواضع و حلم و حیا و بشاشت و ورع و تقوی و عبادت و طاعت و غیرها چون دل بدین صفات موصوف گردد و بتسلسل ذکر لا
الا الله [illegible] که درست [illegible] از آینه دل زدوده شود انواع روح و صفا و نور [illegible] روی نماید و اخلاق حمیده
جبلی و اوصاف پسندیده اصلی و صور معنویات شریفه و جواهر [illegible] دیده شود مثلاً اگر نقره [illegible] صفت صدق باشد و زر
اخلاص و [illegible] و مروارید حقایق توحید باشد لعل حکمت و محبت حقیقی [illegible] حکمت الهی [illegible] آثاری [illegible]
شاعریت و عفت زمرد عفت لاجورد ورع و تقوی [illegible] و زه طاعت و عبادت یاقوت عدالت عقیق
شجاعت کهربا ریاضت آهن و فولاد قوای باطن مغناطیس محبت مناسبت الماس حواس
و فراست [illegible] نظر [illegible] زجاجه رقت قلب و انفاس و نور تجلی و شکر [illegible] رقت [illegible] و صفای [illegible] فاور [illegible]
[illegible] و [illegible] فصاحت و بلاغت معرفت و [illegible] و کرامت [illegible] قوت [illegible] و طاقت [illegible] جزع [illegible] روح باطن
چینی [illegible] و [illegible] خلایق [illegible] استقامت سنگ [illegible] مجاهده [illegible] شبه [illegible]
در خدمت طاعت حجر الیهود اختیار [illegible] حجر الحیه خمول و ترک ریا حجر الحبشی [illegible] ترک [illegible] حجر الدم
جوع و ترک [illegible] حجر الذئب ترک [illegible] قطع نظر از خلق حجر العقرب قوت [illegible] سنگ [illegible] مخالفت
نفس و هوا سنگ عقاب ترک طول امل و ذکر موت حجر اللبنی قوت [illegible] حجر الغار جد و سعی در [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] تصوف [illegible] علم طب و علم تحت طبیعی مرد از سنگ قناعت و تحمل [illegible]
جهاد [illegible] فضایل و ترک شهوت [illegible] الله [illegible] مصنفات [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] باشد و کتب [illegible] و [illegible] دل باشد و کتب [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و

دیگر راه شاهراه و کنار آن بسیار آبادان و راهش هموار است از قزوین الی کیلان نیز مرحله است قریه آقابابا و منجیل قریه دو بار و سیم آباد
چنار سوخته قریه راه او است و مسالک آن جبالی شاخ دار و جنگلهای پر درخت طریق تردد او سخت است از قزوین الی زنجان چهار مرحله است
و قریه ابهر و سلطانیه و خرم رود و کرشکین منازل او است طریق آمد و شد آن آسان است از زنجان الی تبریز شش مرحله است بلاد سیم
دو از فرسخ و قصبه میانج هفت فرسخ و زنگان شش فرسخ و تکمه تاش هفت فرسخ و سعید آباد شش فرسخ و شهر تبریز چهار فرسخ
مسالک آن کوهستان و آبادیش فراوانست از قزوین الی همدان شش مرحله است قریه سیاه دهن قریه خصار و آوه و کبود و راهنگ
راه او است اکثر اطراف آن کوهستان و آبادیش فراوانست و از تبریز الی شهر خوی سه مرحله است قریه دزه چلی قصبه تسوج و دره راه او است
راه آن هموار و دهات اطرافش بسیار است و از تبریز الی دار الارشاد اردبیل چهار مرحله است بلوک مراغه قریه شبانلو راه او است
و طریق تردد آن آسان است و از اردبیل الی طالش سه مرحله است و راه او جبال شاخ دار و دیگر منزل او است از اردبیل الی شیروان
شش مرحله است آبادی آن کمتر است و صحرای مغان و بالهای در راه او اتفاق افتاده است مسالک آن مخوف است و از شیروان الی
سه مرحله است اقرمزیه و از آبادی که به الی بندر سالیان از راه دریا آمده و از طهران الی اصفهان ۱۰ مرحله است بلوک خوجیه قریه کنار
گرد شش فرسخ و راه حوض سلطان شش فرسخ و پل دلاک شش فرسخ و بلده قم چهار فرسخ و راه سنگ سیاه چهار فرسخ و قصبه سن شش فرسخ و بلده
کاشان شش فرسخ و قریه قمرود هفت فرسخ و قریه سو پنج فرسخ و قصبه عمو چهار فرسخ و قریه گز شش فرسخ و شهر اصفهان سه فرسخ
و بعض منازل آن بیابان و بعضی کوهستان و بعضی آبادیش فراوانست و از اصفهان الی همدان ۱۰ مرحله است و مراحل آن موصوف
موفور است مگر منزل اول آن که جبال سیاه کرمی است و راه تردد آن آسان است و از اصفهان الی بروجرد هفت مرحله است
و راه آن سیند آباد و تردد آن آسان و در راه او است بلده گلپایگان و از بلده بروجرد الی بلده خرم آباد لرستان
و راه تردد آن مشکل و جبال سخت و جنگل پر درخت دارد و از خرم آباد الی دزفول هفت مرحله است آبادی کم و کوهستان بسیار دارد و از
الی شوشتر دوازده فرسخ و اکثر راهش هموار و قل ماهور بسیار دارد و از بلده شوشتر الی همدان پنج مرحله است بلوک دلفان
شش آبادی و در راه او است طریق آن کمتر آبادی دارد و قل ماهور و زد موفور دارد است و از بلده همدان الی کازرون شش منزل
مسالک آن جنگل کوه رود خانه و زد بسیار دارد و قصبه فیلیان و بلوک شاپور و راهش راه آن واقع است و از اصفهان الی یزد هفت
مرحله است منازل آن هموار آبادیش بسیار دارد و منزل آن نه فرسخ است و آب نه دو قصبه بلده و بیدو قهپایه و سکزی و قصبه آباد
و راه آن واقع و از اصفهان الی بلده شیراز یازده مرحله است چهار جبال قریه چهار فرسخ و قصبه شش فرسخ و قصبه مقصود بیگ
چهار فرسخ و ایزد خواست نه فرسخ و دره گرد هفت فرسخ و کوشک زر شش فرسخ و اردجان شش فرسخ و اماکزاده اسمعیل سه فرسخ و مابین سه فرسخ
و فتح آباد شش فرسخ و زرقان چهار فرسخ و شیراز شش فرسخ اکثر طریق آن آسان و بعضیش کوهستان و جنگلش فراوان و راه
دیگر هست دارد که موسم زمستان از آن طرف تردد میکنند از اصفهان الی خوانسار چهار مرحله راه آن هموار و بدیه چیزیش بسیار است و از
اصفهان الی بلوک بحر قریه یازده فرسخ اکثر آن آباد است و از اصفهان الی ملک بختیاری چهار مرحله راهش هموار و بعضی موضع آن کوهستان
و ملک بختیاری جبالی هفت و جنگلهای پر درخت دارد و از بلده شیراز الی شهر کرمان چهار و ده منزل بدیه خوجیه قریه دو و ده فرسخ و قریه خواجه
شش فرسخ و خانه گرد شش فرسخ و خیر هفت فرسخ و قصبه سیرجان شش فرسخ و نظرای هفت فرسخ و معدن سرب که راهش کوه بند آبادی ندارد شش فرسخ
و قصبه یزد آباد نه فرسخ و قریه کران چهار فرسخ و معارت آباد نه فرسخ و خانه سرخ آبادی ندارد هشت فرسخ و قریه شیر نه فرسخ و قریه باغین
شش فرسخ و شهر کرمان هفت فرسخ و دو سه راه دیگر دارد و این راه بهتر از سایر طرق است اکثر طرق آن هموار و بعضی مسالکش کوهستان است

بعضی اسامی منازل

واز کرمان الی سهشهر یزد هفت مرحله است قصبه باغین و سعدی و رباط و کبوترخان و بهرام آباد و قصبه آقا و بیاض و انار و خشک و دهنه
شهر کرمان شاهان زین الدین سه منزل بیابان از آنجا بسهشهر یزد و از سهشهر یزد و در آنجا راه منزل است و بعضی از اینها
آثار راه و رباط فراوان و طریق تردد آسان است و از شهر شیراز الی یزد هشت مرحله است قریه کناره و قریه فاردق و قصبه کمین
و مشهد مرغاب و دهبید و قصبه ابرقو و قریه دهشیر و علی آباد و قصبه نفت منازل آن و تردد آسان و در بعضی منازلش نی و ماهور
فراوان دیگر جلد آن یازده فرسخ است و آب اردو از شیراز الی بندر ابوشهر ده مرحله است بدین موجب خان زنیان هفت فرسخ و دهشت
از آن شش فرسخ و کتل کازرون و فرسخ و قصبه کاج چهار فرسخ و قریه کنار تخته چهار فرسخ و قریه دالکی شش فرسخ و قصبه برازجان شش فرسخ
و احمدی و بندر بوشهر مسالک آن جبال سخت و جنگلهای پر درخت اردو خالی از قطاع الطریق نیست و از شیراز الی بندر عباس
پانزده منزل و اکثر مسالک آن مشکل است بدین موجب قریه جهارلو هفت فرسخ و قصبه مهرستان نه فرسخ و شهرستان دوازده فرسخ قریه
شدید شش فرسخ و قریه بادوان شش فرسخ و قصبه داراب کرد پنج فرسخ و دهنه سه فرسخ و قریه استاق هفت فرسخ و قصبه فورک چهار
فرسخ و قریه طاشکوه شش فرسخ و قصبه طارم که از زند سینه گویند شش فرسخ و قریه سعادت آباد و سه فرسخ و قریه کهره هشت فرسخ و قریه
کیشان من بلوک فین چهار فرسخ و قریه سرزه من بلوک رضوان چهار فرسخ و چاه علی هفت فرسخ بندر عباسی سه فرسخ و از بندر شکوه
الی جزیره هرمز چهار فرسخ و بجزیره قشم ایضا چهار فرسخ و از شیراز الی بوانات شش مرحله است و راه آن آسان و بعضیش گرمسیر است
طهران الی مشهد مقدس بیست و دو مرحله است بدین موجب قریه کبود گنبد و خوار و اسک و جرد و ده سرخ و قصبه سمنان و سنگ بست و آبوان
و تورده و بجنش آباد و دو اصفهان و دامغان و دست و مومن آباد و شاهرود و میامی نه فرسخ و الهاک و فرسخ و عباس آباد و نرمان و غیاث آباد
و سبزوار و رباط غفرانی و حسین آباد و دو فرسخ و مشهد مقدس و غیر از اینها دهات بسیار است و راهش آسان و خوش هوا است
و از مشهد مقدس الی هرات و مرحله است قریه شریف آباد و تربت و لنگر و خواف و باغزر و جام و کوسان و غوریان و هرات و منازل او است
و راه دیگر سیزده مرحله و طریق آن آسان است و خوش هوا و از شهر هرات الی قندهار بیست مرحله است بلوک اسفزار و قصبه فراه و قلعه
بکوا و دلارام من بلوک بخش و دو کرمان و شوراب و از قصبه سیخ و کوشک و از ده فرسخ و خاک چهار و کوشک نخود و حوض و خان
و قریه عاشقان منازل او است راهش اکثر بیابان و طریقش آسان است و از هرات الی کرخ هفت فرسخ است و از قندهار الی کابل بدین موجب
میمند چهار فرسخ و جنگان سه فرسخ و شهر صفا سه فرسخ و تیرانه چهار فرسخ و پل سنگی سه فرسخ و قوت چهار فرسخ قلات غلجائی سه فرسخ
تازی چهار فرسخ و چشمه شادی سه فرسخ کاریز و کوه قصبه ارغنداب و چشمه و قوت هر کدام سه فرسخ قرین چهار فرسخ شش گاو و هفت آسیا و سید آباد
و رود و میدان و قلعه غازی و شهر کابل هر یک سه فرسخ طریقش هموار و آبادی آن بسیار است و از کابل الی بلخ ده مرحله و راه دیگر
از این کمتر است قریه زیرآباد و چاره کار و خوربند و بلوک عراق و بامیان و خلم و اشتار راهست و بعضی دیگر از منازل او در خلم و از خلم
مسالک آن دیار کشمیر کوهسار و تردد آن دشوار است و راهزن او بسیار و از کابل الی پشاور ده مرحله است بدین موجب تپه خاک و بارک
آب سرخاب و کندک و بالا باغ و جلال آباد و لب اول و دکه و چنبر و جمرود و پشاور و منازل آن تردد بسیار است و اکثر هموار و دو منزل آن بقعه
دشوار است و از بلده پشاور الی قلعه کشمیر پانزده منزل و اکثر مسالک آن مشکل قریه چکین و از چکین و حیدر و دو و اسلام کردیند جلال خان
و قصبه سرای صالح و تکیه و دستور و نوشهره و سنبلی و مظفرآباد و دو تپه و بره موله و کشمیر و دو مرحله آن لغیر را فراموش شده است و راه کشمیر بجهت
سخت و جنگلهای پر درخت دارد و از کشمیر الی شهر لاهور چهارده مرحله است بلوک مهراج و قصبه شاهپور و کتل پرخال و قریه پرام کله و قلعه بلوچ
و قریه شاه آباد و روشن شاه و میرپور از جمله منازل او است بغایت مسالک آن دشوار و تردد بسیار است و از لاهور الی پشاور پانزده

مرحله است و طرق آن همواره آبادی آن بسیار است که یا صد پاره قریه و اشیای آباد بوده باشد که اکثر آن قصبه شده است و از لاهور الی
شاهجهان آباد دان بیست پانزده مرحله است آبادی آن اتصال دارد و بغایت معمور و قصبات آن موفور و بانش آن معمور است و همچنین از
شاهجهان آباد الی بندر کلکته چهل مرحله است که متصل آباد و مستند و بلاد و قصبات آن حرم بنیاد است و اکثر طرق آن خیابان و جمیع چیزش
فراوان است و شهر فرخ آباد و اکبر آباد و لکهنو و الله آباد و بنارس و عظیم آباد و مرشد آباد و دراج محل در اثنای راه آن واقع شده است
و از شاهجهان آباد الی عثمان چهارده منزل است و در آن راه بیابان نباشد و از عثمان الی حیدرآباد دکن پانزده مرحله است بکلی معمور
و همه چیزش موفور و از حیدرآباد الی بندر گراهی پنج مرحله است اکثر آن آباد و دهات خجسته بنیاد دارد و از گراهی الی بندر بمبئی از راه دریا هفت
روز است و چون راه دریا است نظر کشتی هواست از بندر بمبئی الی بندر صورت از خشکی کوچ شش مرحله است و راقم از راه دریا سه روز طی
نمود و گراهی الی بندر مسقط از راه دریا کوچ بیست و نه کم و بیش بود و از بندر مسقط الی بندر جده از راه دریا در مدت بیست و نه روز طی نمود و از جده
الی مکه معظمه دو مرحله است و از مکه معظمه الی مدینه منوره دو مرحله است راقم از راه خشکی رفته و بدریا نشسته در بندر ینبوع فرود آمده
از بندر مذکور الی مدینه منوره چهار مرحله بدین موجب است و ادی خبط دو فرسخ قریه جدیده دو فرسخ و نازیه هفت فرسخ و مدینه منوره پانزده فرسخ
و از مدینه منوره مراجعت نموده وارد ینبوع شده و بکشتی سوار بعد از دو از ده روز وارد بندر بصره شدیم و از بندر مذکور الی قصبه
ب مرحله است لفظ پانزده فرسخ است بر اصح شانزده فرسخ بندر قرنه نیز ده فرسخ بغایت راه آن سخت و دشوار و آبادی ندارد
و منزل آن جبال شاهق دارد و از بندر مذکور الی قاهره مصر بغایت معمور و همه چیز آن موفور و شهر و قصبه بسیار دارد و بیست
یک مرحله است و همگی آن در کنار رود نیل اتفاق افتاده قصبه بوره و قصبه جرجه و قصبه فشه و قصبه خیم و تخته و نخیل و شهر سیوط و ظهور
و طوی و بنی و اوسنی و شیرانی و اهنسا و بی بی و بنی سویف و بوش و قصبه اسطه و سول و قاهره و از قاهره الی دمیاط منتقل
و شهر بهای خرم بنیاد و نباتات جنت نهاد دارد و قصبه برتس و حتا و طنطه و محله الروح و محله و قصبه سمنود و شهر منصوره و برموت
و دقیه الخول و فارسکور منازل اوست و بسیار بایکدیگر نزدیک است راقم دو فرسخ از دمیاط گذشت انگاه بکشتی نشسته بعد از سه روز وارد
بندر صور شده و آن از بنادر جبل عامل است و از آنجا روانه شد بندر عکه وارد گشتیم از راه خشکی دو مرحله است و آبادی بسیار دارد
و طرف انبرش بحر و شرقش جبال است و از بندر عکه بیافا آمدیم آن نیز دو مرحله است و راه آن معمور و همه چیزش موفور است
و از آن بنده الی بیت المقدس دو مرحله است و مابین قصبه رمله است و از قدس شریف الی الخلیل یک مرحله و ایضا الی قبر حضرت
موسی یک مرحله و در اطراف قدس تل و جبال موفور است و از قدس الی دمشق کوهستان بسیار و بعضی مسالکش دشوار است
و تقریبا راه و در آن اثنا قصبه بهای فراوان است و از راه استقبال جبل بطرف جبل عامل بوده و در آن بین قریه عین ابرد و بنجل و لبان
و کوزه و قصبه نابلس و سلوره و قباطیه و قصبه بنین و ناصره و جبعه و ناقوره و راس العین و بدیاس و مشون و قاقعیه و بناطیه و مشغر
و فرعون و جلول و حلوه و دماس و حسینیا و بلوک وادی بردی و نسبی و الهاء و صالحیه و غیر اینها مشاهده شد و از دمشق الی الهلک
شانزده فرسخ است و قریه بای فراوان در راه آن است و جبال نیز دارد و از بعلبک الی حلب اکثر مسالک آن جبال و دشت بسیار است
و نه مرحله است قریه بوین و عین و هرمل و قل ابن هانی و حمص و حمص و شیزر و قصبه معرة النعمان و مراقب منازل اوست و از
مدینه حلب الی شهر سیواس هیجده مرحله است و اکثر مسالک آن کوهستان و دشت و بلکش فراوان و چند قصبه و شهر در راه آن است قریه
نقاله الی شش فرسخ و از شش فرسخ قریه منصوری ده فرسخ و شهر عینتاب شش فرسخ و قصبه بیکه چهار فرسخ و شهر مرعش چهار فرسخ و قریه سلیمه
هفت فرسخ و شهر بیسر نیز و قریه الفیه و دیمه فرسخ و حسنت و دلی بنا چهار فرسخ و قصبه بستان شش فرسخ و قریه الحاصلی شش فرسخ و تکلو

بعضی اسامی منازل

و قصبه [illegible] شش فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و [illegible] شش فرسخ و [illegible] شش فرسخ و از [illegible] هر یک شش فرسخ و از [illegible]
الی [illegible] است و راهش آسانست از بلده [illegible] الی [illegible] و از [illegible] مرحله است و مسالک آسان [illegible]
کوهستان و [illegible] است قریه [illegible] ضلع [illegible] فرسخ و قریه [illegible] و یک [illegible] و [illegible] بلده [illegible] و [illegible]
یک شش فرسخ و قریه کوتک و [illegible] ما بین هر یک پنج فرسخ و قلعه [illegible] و حسن [illegible] و [illegible] ما بین هر یک شش فرسخ و از شهر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] شکل [illegible] سخت و جنگلهای پر درخت [illegible] و قریه [illegible] و [illegible]
هر یک [illegible] فرسخ و قصبه یک [illegible] و قصبه [illegible] و قصبه [illegible] و قصبه [illegible] ما بین هر یک [illegible]
فرسخ و قصبه [illegible] و قصبه [illegible] ما بین هر یک شش فرسخ و قصبه [illegible] هفت فرسخ و بندر [illegible] هر یک شش فرسخ و از آن بندر [illegible]
[illegible] و از آنجا وارد بندر [illegible] شد و از بندر مذکور الی [illegible] سه فرسخ و از [illegible] الی قصبه [illegible]
و قریه [illegible] هفت فرسخ و [illegible] شش فرسخ و شهر [illegible] چهار فرسخ و از آنجا [illegible] و قریه [illegible]
و شهر [illegible] حصار شش فرسخ و در آنجا جبال بسیار و جنگل بسیار مشاهده شد و از قصبه حصار الی کوزل حصار که [illegible] بسیار و [illegible]
مسالک [illegible] است قصبه [illegible] و قریه [illegible] شش فرسخ و قریه [illegible] و قصبه [illegible] ما بین هر یک
چهار فرسخ و قریه [illegible] و قریه [illegible] و قریه [illegible] ما بین هر یک شش فرسخ و بلده [illegible] هفت فرسخ و قریه [illegible]
و قصبه [illegible] ما بین هر یک چهار فرسخ و قصبه [illegible] دو فرسخ و سلطان حصاری و مدینه کوزل حصار و در آن نواحی و قصبات و بلاد
بسیار و [illegible] که اکنون در نظر [illegible] مراجعت [illegible] و از [illegible] الی [illegible] چهار مرحله است قریه [illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible]
من [illegible] شش فرسخ و قریه کوفی سه فرسخ و بلده [illegible] فرسخ در اثنای راه [illegible] بسیار و [illegible] بسیار مشاهده شد گویا یک منزل دیگر
در قریه یک شد و از آنجا [illegible] و یک کوی و [illegible] و دین [illegible] ما بین هر یک چهار فرسخ و بعد [illegible] و از آنجا [illegible]
و از آنجا [illegible] حصار وارد شد و از شهر مذکور الی مدینه قونیه هفت مرحله است و اکثر مسالک آن آسان و [illegible] قریه [illegible]
[illegible] فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و قصبه [illegible] ما بین هر یک پنج فرسخ و [illegible] کوی هفت فرسخ و شهر قونیه سه فرسخ و از مدینه
مذکور الی قیصریه چهارده مرحله است و در راه آن قرای بسیار و در بعضی منازل آن کوهسار است قریه [illegible] فرسخ و قریه [illegible]
چهار فرسخ و قریه [illegible] و قصبه [illegible] ما بین هر یک ده فرسخ و شهر [illegible] بیست فرسخ و قرائی که ما بین آنست [illegible] و قریه
[illegible] و [illegible] و [illegible] کوی [illegible] هفت فرسخ و قصبه [illegible] شش فرسخ و قریه [illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible] دوازده فرسخ
و قصبه [illegible] دو فرسخ و قصبه [illegible] ما بین هر یک دو فرسخ و قصبه [illegible] چهار فرسخ و شهر قیصریه شش فرسخ و از مدینه مذکوره
الی سیواس هفت مرحله است و در اثنای راه آن [illegible] و [illegible] آسانست قریه [illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible]
ما بین هر یک پنج فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و [illegible] پنج فرسخ و قریه [illegible] و سیواس ما بین هر یک چهار فرسخ و از مدینه مذکوره الی
شهر [illegible] یازده مرحله است و در اثنای راه آن [illegible] بسیار است جبال سخت و جنگلهای پر درخت [illegible] و قریه [illegible]
فرسخ و قریه [illegible] و [illegible] ما بین هر یک پنج فرسخ و کوی [illegible] شش فرسخ و [illegible] و قریه [illegible] و [illegible]
و قریه [illegible] ده فرسخ و قریه [illegible] و قریه [illegible] ما بین هر یک شش فرسخ و قریه [illegible] دوازده فرسخ و از [illegible] الی
[illegible] جبال سخت و مسالک پر درخت دارد و در اثنای راه آن [illegible] فراوانست قریه [illegible] چهار فرسخ و [illegible] و قریه
[illegible] شش فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و قصبه [illegible] چهار فرسخ و معدن دوازده فرسخ و ما بین او قرای [illegible] و [illegible] چهار فرسخ

و در اثنای

کلدار دوم

(انتهی) و در اثنای راه آن بادی فرسخ از دو قریه ملکوی چهار فرسخ و شهر خان شش فرسخ و سعدان الجی و اشکی چهار فرسخ و
شکوی خان هشت فرسخ و قریه جبلی چهار فرسخ و قصبه چغر و هشت فرسخ و اثنای راه آن جبال قراوان و مسالک
و شکاهای بر دو هفت از دو قریه بسطام چهار فرسخ و جرجلف و شیخ آباد و قصبه دوشن و در کوشک و نوشین و شهر بدلیس متوان
بعقبه بلوان باین هر یک از آن بلاد فرسخ و از آنجا از بلخی سوار شده در شبانه روز وارد عربه و آن شهر و وارد مدینه مذکوره و اهل شهر و
شش روز مسافت و در اثنای راه آن جبال قراوان و در قریه ایق هشت فرسخ و دو غاکسین چهار فرسخ و شرف خانه پنج فرسخ و قریه
و قریه بسطام فرسخ و شهر خلی هشت فرسخ استفاده و بعضی غیر و اعتقاد آن خدا پذیر مختلی و هشت فرسخ که جامع بین ادوار و محرر
اطباق الفقیر الحقیر السید علی ابن اسکندر بن العابدین نقشه سه در حین گردش عالم و سیاحت طوایف امم و بلاد و شهرهای
وارد شده و بسیار دیاری که منزل میمونی الجلد ذکر احوال و اوضاع آن دیار و نظر عوایت و اشتاق کلایکه اشتیاق
بود و از مختلی استماع نمود و بقید کتابت آورد و جمع مبارده حالات و مقالات هر فرقه را تحریر نمود بقصد آنکه اگر روزی توفیق
گردد و عون باری تعالی یار شود ترتیب و تدوین نموده تالیفی سازد و در آن باب سعی بلیغ و اهتمام تام داشت عاقبت الامر بخاطر
آمد که قطع علایق از ایران نموده در استان قدس خامس آل عبا جناب سید الشهدا مجاورت اختیار نماید و در امکان شریف
فارغ البال و آسوده حال بخدمت مکنون خاطر مشغول انجام رساند و چندی که از عمر باقی است در زیارت آنحضرت مجتهد گردد
بنا بر علیه در سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری از بلده شیراز حرکت نمود و عزیمت مقصد کرد و در وقتی توجه صوب امام مظلوم
و چون بقصبه قمشه رسید حاکم آنجا سلیمان خان ولد سلیمان خان قاجار که حکومت آن دیار بوی متعلق بود و شکری کرد و جمیع اسباب و اشیا و ذخیره
مرا قرار داد تصرف نمود و اهل و عیال و اطفال و متعلقان مختصر را و شکر کرد و آنچه از زر و زیور و ظلم و ایذا بود و بعضی تغیر و متعلقان
بعضی از دزدان و راهزنان که در قلعه بیت و بجبال رحمت کشیده جمع کرده بود و همگی را تاراج نموده نه از خدا شرم و نه از رسول آزرم کرد و
مضامین و رقم و اسامی بلاد و دیار همگی در خاطر بود و نیز جمیع مطالب و مضامین آنها را حفظ نمودن از حیز امکان خارج بود
بنابراین اکثر بلاد و اقالیم سبعه از مشرق و مغرب و شمال و جنوب که نگرید و بر وفق دلخواه بانجام رسید و بحمدالله و منه
الکرام مقبول اگر در این دفتر تحریر و استماع مشاهده کرده و در عبارات و حکایات آن یاد و نقصان دیده شود عفو خواهند فرمود و بر سبیل
تعریض نخواهند نمود کلدار سیم در بیان اخبار مفتقه و حکایات مختلفه بر سبیل اجمال

و بسیار نماند که جمعی از علما و فضلا مولانا محمد باقر مجلسی و ابو محمد علی و جمال الدین ارستانی و عین القضات
همدانی و غیره در کتب خود نوشته اند که از حضرت رسول صلعم مرویست که روی بجانب اصحاب کرده فرمود اتدرون ما هی و فی ای شیء
تتکلمون فی ای شیء اشتبکتم قالوا لا یا رسول الله و ما علمنا هذه من ای شیء اخبرنا بها یا رسول الله و ذکر لنا و نقول قال
النبی صلعم اتدرون ما هی ان شاء الله ثم تنفس الصعداء و قال اشوقا الی اخوانی من بعدی قال ابو ذر یا رسول الله اولسنا اخوانک
قال لا انتم اصحابی و اخوانی یجیئون من بعدی شانهم شان الابدال و هم یعرفون من الاباء و الابناء و من الاخوة
و الاخوان کلهم ابناء مرضات الله یتزوجون النساء و یتزوجون انفسهم بالتواضع فیما یرغبون فی الشهوات و
فضول الدنیا یجیئون فی ثیاب من صوف الله کانهم کریاء و قراهم عزوف من خوف النار و حب الجنة من یعلم قدرهم
عند الله لیس بینهم قرابة و لا مال یعطون بها بعضهم بعضا اشفق من الابن علی الوالد و الوالد علی الولد و من
الاخ علی الاخ هاء شوقا الیهم و یفرغون انفسهم من کدر الدنیا و نعیم الجنات انفسهم من عذاب الابد و دخول

کلدار سیم در بیان اخبار مفتقه و حکایات مختلفه

اخبار متفرقہ

لقد علم الله ان الله اجلّ يا ابا ذر لو ان احدا منهم اجر سبعين بدنا يا ابا ذر ذلك واحدا منهم اكرم على الله
من جميع خلق الله على وجه الارض يا ابا ذر فلو يقسم على الله وعلى ملائكة الله وتوسم [illegible]
على مدة الف سنة وصيام نهارها وقيام ليلها وان شئت حتى ازيدك قلت نعم يا رسول الله فقال يا ابا
ذر لو ان واحدا منهم اذا مات فكانما مات في السماء الدنيا من ضيقه على الله وان شئت ازيدك يا ابا ذر قلت نعم
يا رسول الله فقال يا ابا ذر لو ان احدا منهم يوزن بايمانه فله ثلثا اجر اربعين حجة واربعين
غزوة وعتق اربعين نسمة من ولد اسماعيل ويدخل واحد منهم الف مصر الف في شفاعته قلت سبحان
الله وقالوا مثل قولي سبحان الله ما اعظم خلقه واعظم واكرم على ملائكته فقال النبي يا ابا ذر لو ان احدا
منهم اشتهى كسوة من كسوات الدنيا فصبر ولا يطلبها كان له من الاجر ذكر اهله ثم يتم وينقص كتب
الله بكل نفس الفا الف حسنة ومحى عنه الفي الف سيئة ورفع له الفي الف درجة وان شئت حتى ازيدك ذلك
نعم يا رسول الله فقال لو ان احدا منهم يضع جبينه على الارض ثم يقول ايه فيكم ملائكة السماء التسبيح
عليه فقال الله يا ملائكتي ما لكم تبكون فيقولون يا الهنا وسيدنا فكيف لا نبكي وقد لبث على الارض وطول
في وجهه فيقول الله يا ملائكتي اشهدوا اني راض عن عبدي بالذي يصبر في شدة ولا يطلب الناس فتقول
الملائكة يا الهنا وسيدنا لا تغفر الشدة بعبدك وقد لبث بعد ان تقول هذا القول فيقول يا ملائكتي اني
وليت عبدي كسل نبي من الانبياء ولو وقفا في ذلك وقفع في خلقي فتغفر به اكثر من سبعين الفا ولبيد وولي
في جنتي ما يتمنى يا ملائكتي وعزتي وجلالي لانا ارحم بوليي وانا خير له من المال للتاجر والكسب للكاسب في
الاخرة لا يطرب وليي ولا خوف عليه ثم قال رسول الله طوبى لهم يا ابا ذر لو ان احدا منهم يعمل لكتبين في
اعطاه افضل عند الله من رجل يعبد الله في جبل لبنان ثم يموت وان شئت حتى ازيدك يا ابا ذر لو ان احدا
منهم يسبح تسبيحة خير له من ان يصير له جبال الدنيا ذهبا وفضة ونظرة الى واحد منهم احب الي من نظرة الى بيت الله
الحرام ولو ان احدا منهم يموت في شدة بين اصحابه له اجر مقتول بين الركن والمقام وله اجر من يموت في حرم الله
ومن مات في حرم الله امنه الله من الفزع الاكبر ويدخل الجنة وان شئت حتى ازيدك يا ابا ذر قلت نعم يا رسول الله
قال يجلس اليهم قوم مقصرون مثقلون من الذنوب فلا يقومون من عندهم حتى ينظر الله اليهم فيرحمهم
ويغفر لهم ذنوبهم لكرامتهم على الله ثم قال النبي المقصر فيهم افضل عند الله من الف مجتهد من غيرهم يا
ابا ذر فضلهم عبادة وفرحهم تسبيح وتوبتهم صدقة وانفاسهم جهاد وينظر الله اليهم في كل يوم ثلاثة [illegible]
يا ابا ذر [illegible] فقال اللهم احفظهم وانصرهم على من خالفهم [illegible]
[illegible] الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون [illegible]

کلمه ارشیخ

[illegible] برای خدا و در راه خدا صبر کردند [illegible] برای خدا و [illegible] جمع شوند در خانه‌ها از خانه‌های خدا که با کرامت ایشان غریبانند و دیده شوند در کمین از ترس آتش جهنم و شوق بهشت و کسی چه بیند
بزرگی ایشان را در حضرت خدای تعالی در میان ایشان خویشی است [illegible] و از آن که بعضی بعضی دهند و [illegible] بر آن تنها بهم از فرزندان پدر
و از پدر باشند و از برادر با برادر آرام و [illegible] ایشان نعم و فایده صبر کردند [illegible] خود را و سعی کردن در طلب زیاده از [illegible]
[illegible] از برای نجات [illegible] از ضایع [illegible] و داخل شدن بهشت از جهت راضی بودن خدای تعالی از ایشان
جان [illegible] با ذر که یکی از ایشان را [illegible] شهید باشد که در جنگ [illegible] شهید شده باشد [illegible] با ذر یکی از ایشان پیش خدای تعالی
بزرگتر است از هر چیز که خلق کرده است بر روی زمین [illegible] با ذر [illegible] ایشان با خدا است [illegible] ایشان از برای خدا و اگر بسیار شود
یکی از ایشان در فضیلت عبادت هزار سال باشد که روزه دارند روز را و احیا کنند شب را و اگر میخواهی زیاده از این بگویم با ذر
گفتم بلی یا رسول الله بیان را زیاده فرمود که اگر یکی از ایشان بمیرد و گویا مرده است در آسمان دنیا از فضیلتی که هست او را پیش
خدای تعالی یعنی ملائکه آسمانها نیز از برای مردن او اندوهگین میشوند و اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله بیان را زیاده فرما
فرمود اگر یکی از ایشان را آزار رساند [illegible] که در جامه او باشد او را در پیش خدای تعالی اجر چهل حج و چهل عمره و چهل جهاد که در راه خدای تعالی
کرده باشند و آزادی چهل بنده از اولاد اسمعیل باشد یکی از ایشان دوازده هزار گناه را شفاعت کند گفتم سبحان الله
و صحابه گفتند مثل من سبحان الله چه مهربان و یاری دهنده و بخشاینده است بر بندگان خود فرمود که آیا تعجب میکنید از گفتن من اگر
میخواهید بیان را زیاده کنم ابوذر گفت بلی یا رسول الله زیاده فرمائید فرمود ای با ذر اگر یکی از ایشان خواهش داشته باشد یکی از
شهوات دنیا و صبر کند و طلب آن نکند اجر او اینست که چون بخانه رساند [illegible] او غمگین شود و غضبی بکشد بنویسد خدای تعالی از
برای او بهر غضبی و [illegible] حسنه و محو کند از نامه اعمال او دو هزار هزار سیئه و بلند گرداند از برای او دو هزار هزار درجه ای با ذر
اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله زیاده فرمائید فرمود که اگر یکی از ایشان صبر کند با اصحاب خود
و از ایشان دوری نکند و صبر کند در مثل گرسنگی ایشان و تنگی عیش ایشان اجر او مثل اجر هفتاد کس باشد از جماعتی که جهاد
کرده اند با من در جهاد تبوک اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله زیاده فرمائید فرمود که یکی از ایشان بگذرد [illegible]
خود را بر زمین و بگوید آه بگریند ملائکه هفت آسمان از جهت رحمتی که آمد ایشان را بر او پس بگوید خدای تعالی ای ملائکه من گواه باشید که من
راضی شدم از بنده خود بواسطه صبری که میکند در سختی و طلب راحت نمیکند بگویند ملائکه ای پروردگار ما و سید ما ضرر نمیرساند هیچ سختی
بر بنده و دوست تو بعد از آنکه تو در حق او اینطرف بگوئی بفرماید خدای تعالی ای ملائکه بدرستیکه دوست من پیش من مثل پیغمبران است
پیغمبران من و اگر بخواند مرا دوست من و خواهد شفاعت کند کار را بر او شفاعت زیاده از هفتاد هزار کس و بنده
دوست من است در بهشت من [illegible] آرزو کند ای ملائکه من قسم بعزت و جلال من که من بسیار دوست دارم بدوست خود و من بهتر از برای
او از مال برای سود او کرده و کسب برای [illegible] در آخرت عذاب کرده نمیشود دوست من خوفی و ترسی بر او نیست پس فرمود حضرت
پیغمبر که خوشحال ایشان ای با ذر اگر یکی از ایشان دو رکعت نماز کند در میان اصحاب خود فاضل است او پیش خدای تعالی از
بنده که عبادت خدای کند در کوه بسیار [illegible] مثل عمر نوح باشد اگر میخواهی زیاده کنم ای با ذر اگر یکی از ایشان بگوید تسبیح حضرت
او را از اینکه کوههای دنیا از برای او طلا [illegible] شود و نگاه کردن یکی از ایشان را دوست تر میدارم از نگاه کردن در خانه کعبه
و اگر یکی از ایشان بمیرد و در میان اصحاب [illegible] او را اجر کسی است که کشته شده باشد در میان رکن و مقام و اجر کسی است

اخبار متفرقه

[illegible]

[illegible]